

تاریخ اشکانیان

در کتاب سالنامه، تاسیت

ترجمه : نادر میرسعیدی

تاریخ اشکانیان

در

کتاب سالنامه، تاسیت

ترجمه: نادر میرسعیدی

عنوان و نام پدیدآور	:	تاریخ اشکانیان در کتاب سالنامه/تاسیت؛ مترجم نادر میرسعیدی؛ ویراستار مریم کاشف‌نیا.
مشخصات نشر	:	تهران: ندای تاریخ، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	:	۱۰۵ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۷۳۸۸-۰-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	ایران، تاریخ، اشکانیان، ۲۴۹ ق.م. - ۲۲۶م.، گاهشماری
شناسه افزوده	:	میرسعیدی، نادر، ۱۳۳۵، مترجم
رده بندی کنگره	:	DSR ۳۳۳ ۱۳۹۶ ۲ت۲ت
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۶۶۸۳۳۸



تاریخ اشکانیان در کتاب سالنامه، تاسیت

پدیدآورنده: ترجمهٔ نادر میرسعیدی

ویراستار: مریم کاشف نیا

حروفچینی، صفحه آرایی و نظارت، موسسه و انتشارات ندای تاریخ

طراح جلد: میثم شربیانی

چاپ و صحافی روز

چاپ اول ۱۳۹۶

تیراژ ۱۰۰۰

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۳۸۸-۰-۹

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ریال

اهدا به خاطرهٔ مادر مرحومم

نادر میرسعیدی

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

پوبلیوس گایوس کورنلیوس تاکیتوس یا تاسیت مورخ رومی در حدود سال ۵۶ یا ۵۷ میلادی به دنیا آمد. در زمان امپراتور وسپاسیان ۶۹ ـ ۷۹ میلادی سناتور و در سال ۸۱ یا ۸۲ میلادی خزانه‌دار و در سال ۸۸ میلادی قاضی ایالت شد. از سال ۸۸ تا سال ۹۳ میلادی یا در مقام فرمانده لشکر و یا در سِمَتی غیرنظامی فعالیت نمود. وی در حدود سال ۱۲۰ میلادی درگذشت. آثار او عبارتند از سالنامه، تواریخ، گرمانیا، آگریکولا و گفتگو. سالنامه عبارت است از شرح تاریخ امپراتوری روم از سال ۱۴ تا سال ۶۸ میلادی. سالنامه شامل شانزده کتاب بوده است که امروزه کتاب‌های هفتم تا دهم به طور کامل مفقودند و بخش‌هایی از کتاب‌های پنجم، ششم، یازدهم و شانزدهم نیز مفقودند. سالنامه از منابع دست اول تاریخ اشکانیان است و گوشه‌هایی از تاریخ اشکانیان در این اثر شرح داده شده است. در ترجمهٔ حاضر مطالبی از سالنامه که مربوط به تاریخ اشکانیان است ذکر گردیده است.

گاهشماری وقایع مربوط به تاریخ اشکانیان که در سالنامه درج شده‌اند،

به ترتیب ذیل است:

ق.م

۲ـ مرگ فرهاد چهارم

میلادی

۸ ـ جلوس ونون یکم

۱۶ ـ جلوس اردوان، فرار ونون یکم به ارمنستان، جلوس او به سلطنت ارمنستان و بازداشت او به دست کرتیکوس سیلانوس

۱۸ ـ جلوس زنو به سلطنت ارمنستان

۱۹ ـ کشته شدن ونون یکم

۳۴ ـ تصرف ارمنستان به دست اردوان و جلوس ارشک به سلطنت ارمنستان

۳۵ ـ کشته شدن ارشک شاه ارمنستان، تصرف ارمنستان به دست فرسمن و شکست ارد از فرسمن

۳۶ ـ آمدن شاهزاده فرهاد از روم به ایران، مرگ شاهزاده فرهاد، فرار اردوان از مقابل تیرداد، جلوس تیرداد شاه اشکانی، بازگشت اردوان و فرار تیرداد

۴۲ ـ سلطهٔ مجدد مهرداد ایبریایی بر ارمنستان، فرار گودرز از مقابل وردان و جلوس وردان

۴۶ ـ تسلیم شدن سلوکیه در برابر وردان، کشته شدن وردان و جلوس مجدد گودرز

۴۹ ـ پیروزی گودرز بر مهرداد شاهزادهٔ اشکانی

۵۱ ـ سلطهٔ رادامیست بر ارمنستان، مأموریت هلویدیوس پریسکوس، مرگ گودرز، سلطنت ونون دوم و جلوس ولاش

۵۲ ـ سلطهٔ ولاش بر ارمنستان و جلوس تیرداد به سلطنت ارمنستان

۵۳ ـ شورش وردان پسر ولاش، خروج ولاش از ارمنستان و سلطهٔ مجدد رادامیست بر ارمنستان

۵۵ ـ شورش ارامنه بر ضد رادامیست و سلطهٔ مجدد تیرداد بر ارمنستان

۵۸ ـ شورش گرگان، جنگ کوربولو با تیرداد، تسخیر آرتاکساتا و تیگرانوکرتا به دست کوربولو و جلوس تیگران به سلطنت ارمنستان

۶۱ ـ حملهٔ تیگران به آدیابن‌ها

۶۲ ـ محاصرهٔ تیگرانوکرتا به دست مونسس و پیروزی ولاش بر پائتوس

۶۳ ـ صلح تیرداد با کوربولو

۶۶ ـ عزیمت تیرداد به روم برای دریافت سلطنت ارمنستان

نادر میرسعیدی

کتاب دوم

....

بند ۱ـ در دورهٔ کنسولی سیسنا استاتیلیوس تاوروس Sisenna Statilius Tautrus و لوکیوس لیبو Lucius Libo در پادشاهی‌ها و ایالات رومی شرق اغتشاشی بر پا بود. این اغتشاش ریشه در میان پارتیانی داشت که از شاهی که او را از روم طلب کرده و دریافت نموده بودند بیزار بودند، هرچند او از خاندان اشکانیان بود. این شاه وُنون بود که فرهاد او را به گروگان به آوگوستوس Augustus داده بود. زیرا هرچند فرهاد پیش از آوگوستوس سپاه‌ها و سردارانی از روم را منهزم کرده بود، همه گونه نشانهٔ احترام را به آوگوستوس نشان داده و برای تحکیم دوستی، برخی از فرزندانش را به نزد او فرستاده بود که این امر بیشتر از روی بی‌اعتمادی به هم‌میهنان خودش بود تا از روی ترس از ما.

بند ۲ـ پس از مرگ فرهاد و شاهان جانشین او در میان خونریزی جنگ‌های داخلی، سفیرانی از سوی بزرگان ایران اشکانی در طلب

ونون پسر ارشد فرهاد به روم آمدند. قیصر این امر را افتخار بزرگی برای خود دانست و اموال زیادی با ونون همراه کرد. بربرها نیز چنان‌که در باب فرمانروایان جدید معمول است با شادمانی از او استقبال کردند. به زودی پارتیان از این‌که به انحطاط افتاده و شاهی از دنیایی دیگر را طلب کرده بودند احساس شرم کردند، شاهی بسیار فاسدشده از تربیت دشمن بر سلطنت اشکانیان که در این زمان تصرف شده و جزو ایالات رومی واگذار شده بود. آن‌ها پرسیدند «کجاست شکوه مردانی که کراسوس Crassus را کشتند و آنتونیوس Antonius را بیرون راندند، اگر مزدور قیصر، پس از تحمل آن همه سال بردگی، قرار بود بر پارتیان فرمانروایی کند.»

ونون خود نیز به علت مخالفتش با رفتارهای اجدادی آن‌ها، تمایل کم خود به شکار، علاقهٔ اندکش به اسبان، تخت روانی که هرگاه به میان شهرهای خود رفت و آمد می‌کرد در آن حمل می‌شد و بیزاری اهانت بارش از جشن‌های ملی، به نفرت آن‌ها دامن می‌زد. آن‌ها همچنین ملازمان یونانی او و مهر و موم کردن عادی‌ترین اشیاء خانگی به دست او را ریشخند می‌کردند. ولی دسترسی به او آسان بود؛ مرحمت او شامل همه می‌شد، و او به این ترتیب فضایلی داشت که پارتیان با آن‌ها ناآشنا بودند و در نظر آن‌ها معایبی جدید بودند. و از

آنجا که رفتارهای او مغایر با رفتارهای آنان بود آن‌ها از آنچه در او بد یا خوب بود به طور یکسان نفرت داشتند.

بند ۳ـ از این رو آن‌ها اردوان را که نسب اشکانی داشت و تا سن رشد در میان قوم داهه Dahae بزرگ شده بود فراخواندند، و او، هرچند در نخستین رویارویی شکست خورد، نیروهایش را دوباره گرد هم آورد و بر قلمرو پادشاهی سلطه یافت. ونونِ شکست‌خورده در ارمنستان که در آن زمان کشوری آزاد بود و در معرض سلطهٔ ایران اشکانی و روم قرار داشت، پناهگاهی یافت. ارمنستان در نتیجهٔ جنایت آنتونیوس که در ظاهرِ دوستی آرتاواسد شاه ارمنیان را فریب داده و سپس او را در زنجیر کرده و سرانجام به قتل رسانده بود، هم به ایران اشکانی و هم به روم بی‌اعتماد بود. پسر او آرتاکسیاس Artaxias دشمن سرسخت ما به علت خاطرهٔ پدرش، پشتیبانی برای خود و پادشاهی‌اش را در قدرت اشکانیان یافت. هنگامی‌که او به سبب خیانت خویشاوندانش کشته شد، قیصر تیگران را به ارامنه داد و او تحت محافظت تیبریوس نرو Tiberius Nero به حاکمیت بر قلمرو پادشاهی نشانده شد. ولی نه تیگران و نه فرزندانش، هرچند به رسم بیگانه با ازدواج و با قدرت سلطنتی متحد بودند، مدتی طولانی سلطنت نکردند.

بند ٤ـ بعد به فرمان آوگوستوس، آرتاواسد به سلطنت نشانده شد،

و او بدون مصیبت برای خودمان خلع نشد. سپس کایوس سزار Caius Caesar به منظور برقراری مجدد نظم در ارمنستان منصوب شد. او آریوبرزن را که نسب مادی داشت به حکومت بر ارامنه نشاند، و آن‌ها او را به سبب ظاهر بسیار جذاب و روحیهٔ بلند نظرانه‌اش مشتاقانه پذیرفتند. با مرگ آریوبرزن به علت حادثه‌ای مرگبار، آن‌ها پسر او را تحمل نکردند. آن‌ها با آزمودن زنی به نام اراتو Erato و به زودی پس از آن راندن او از خود، در حالی که سردرگم و آشفته بودند و بیشتر در حقیقت بدون یک فرمانروا بودند تا برخوردار از آزادی، ونون پناهنده را در مقام شاه خود پذیرفتند. با وجود این، هنگامی که اردوان شروع به تهدید نمود و ارامنه فقط می‌توانستند پشتیبانی اندکی به عمل آورند، اگر قرار بود ونون تحت حمایت نیروهای ما باشد قطعاً جنگ با ایران اشکانی رخ می‌داد، و حاکم سوریه کرتیکوس سیلانوس Craticus Silanus به دنبال او فرستاد و او را تحت نظارت نگاه داشت و به او اجازه داد تا شکوه و عنوان سلطنتی خود را حفظ کند. این را که چگونه ونونِ به فکر گریزی از این مضحکه افتاد، در جای مناسب نقل خواهم کرد.

....

بند ٥٦ ـ .... ارمنستان میان دو قدرتمندترین امپراتوری واقع است

و در بیشتر اوقات با آن‌ها در منازعه است، از روم بیزار است و به ایران اشکانی حسادت می‌ورزد. آنجا در این زمان شاه نداشت و ونون اخراج شده بود اما علائق ملی به زنو Zeno پسر پولمون Polemon شاه پونتوس Pontus متمایل بود که از ابتدای کودکی از رفتارها و آداب ارمنی تقلید کرده بود و شکار، مهمانی و همهٔ تفریحات عامه‌پسند بربرها را دوست داشت و به این ترتیب رؤسا و مردم را به طور یکسان به خود جلب کرده بود. از این رو گرمانیکوس Germanicus در شهر آرتاکساتا Artaxata با تأیید اشراف، در حضور انبوهی از مردم تاج شاهی را بر سر او نهاد. همه به او ادای احترام کردند و به عنوان شاه آرتاکسیاس Artaxias که نامی بود که از روی نام شهر به او دادند، درود گفتند.

....

بند ۵۸ ـ در این اثنا سفیرانی از سوی اردوان شاه اشکانیان بر ما وارد شدند. او آن‌ها را برای یادآوری خاطرهٔ دوستی و اتحاد فرستاده بود با دادن این اطمینان که او آرزومند از سرگیری نشانه‌های توافق است و این‌که او به احترام گرمانیکوس از مسئلهٔ پیشروی به سمت کرانهٔ رود فرات دست کشیده است. او ضمناً درخواست کرد که ونون در سوریه نگاه داشته نشود زیرا در آنجا او ممکن است از فاصله‌ای نزدیک به‌وسیلهٔ سفیرانی رؤسای قبایل را به منازعهٔ داخلی بکشاند.

پاسخ گرمانیکوس در خصوص اتحاد میان روم و ایران اشکانی محترمانه بود؛ چنان‌که در خصوص دیدار شاه و احترام نشان داده شده به وی، این پاسخ مؤدبانه و متواضعانه بود. ونون به پومپیوپولیس Pompeiopolis شهری در ساحل کیلیکیا Cilicia انتقال داده شد. این فقط یک موافقت با درخواست اردوان نبود بلکه به معنی توهینی به پیسو Piso بود که به علت توجهات و هدایای بسیار ونون که وی به وسیلهٔ آن‌ها نظر لطف پلانسینا Plancina را به دست آورده بود، علاقهٔ خاصی به ونون داشت.

....

بند ۶۸ ـ در حدود همان زمان ونون که، چنان‌که نقل کرده‌ام به کیلیکیا تبعید شده بود، تلاش کرد تا با رشوه دادن به محافظانش به ارمنستان و از آنجا به ارّان Arran و هنیوخیا Heniochia و به نزد خویشاوند خود، شاه سکائیه، بگریزد. او با وانمود کردن به انجام سفری برای شکار به ساحل دریا رفت و به طرف جنگل‌های بی‌انتها حرکت کرد و به زودی به وسیلهٔ اسب تندروی خود به رود پوراموس Pyramus رسید که پل روی آن به دست اهالی بومی به محض این‌که از فرار شاه خبردار شده بودند شکسته شده بود. گذاری وجود نداشت که بتوان از طریق آن عبور کرد. و به این ترتیب او در کرانهٔ رود به

دست ویبیوس فرونتو Vibius fronto یک افسر سواره‌نظام، به زنجیر کشیده شد؛ و سپس رمیوس Remius، یک سرباز زندانی، که قبلاً مراقبت از شاه به او محول شده بود، با خشمی ساختگی او را با شمشیر خود به قتل رساند. از این رو برای باور این‌که این مرد، آگاه از همدستی مجرمانه و هراسان از اتهام، ونون را کشته بود، مبنای بیشتری وجود داشت.

کتاب ششم

....

بند ۳۱ ـ در دورهٔ کنسولیِ کایوس کستیوس Caius Cestius و مارکوس سرویلیوس Marcus Servilius برخی اشراف پارتی، بدون اطلاع شاهشان اردوان به روم آمدند. ترس از گرمانیکوس آن فرمانروا را نسبت به رومیان وفادار و نسبت به مردم خود عادل ساخته بود، اما او بعداً این رفتار را به صورت گستاخی نسبت به ما و استبداد نسبت به اتباع خود تغییر داد. او به سبب جنگ‌هایی که پیروزمندانه بر ضد ملت‌های پیرامون خود به راه انداخته بود برانگیخته شد، در حالی که تیبریوس Tiberius سالخورده، و چنان‌که او تصور می‌کرد، جنگ‌گریز را تحقیر می‌کرد و به ارمنستان که با مرگ آرتاکسیاس پسر ارشد خود، ارشک، را به حکومت بر آنجا نشاند، چشم طمع دوخته بود. او توهین بیشتری کرد و سفیرانی برای بازپس‌گیری گنجینه‌های به جا نهاده شدهٔ ونون در سوریه و کیلیکیا اعزام کرد. بعد هم او بر روی

مرزهای باستانی ایران و مقدونیه پافشاری کرد و با تهدیدی متکبرانه تلویحاً گفت که منظورش تصرف کشور تحت اختیار کورش و بعد اسکندر است.

مشاور ارشد پارتیان در اعزام هیئت سفارت مخفی سیناک بود که مردی از خاندانی برجسته و به همان نسبت ثروتمند بود. فرد بعدی از نظر نفوذ ابدوس بود که یک خواجهٔ حرم بود، طبقه‌ای که برخلاف خوار بودن در میان بربرها، در حقیقت صاحب قدرت بود. این‌ها همراه با برخی اشراف دیگر که آن‌ها را وارد مشاوره‌های خود کردند، از آنجا که اشکانی یگانه‌ای وجود نداشت که او را بتوانند بر تخت بنشانند، چون بیشتر اعضای خاندان به دست اردوان کشته شده بودند یا پایین‌تر از سن رشد بودند، درخواست کردند که فرهاد پسر شاه فرهاد از روم فرستاده شود. آن‌ها گفتند که «فقط یک نام و یک قدرت مورد درخواست است؛ و این که در حقیقت با موافقت قیصر فقط یک فرزند خاندان ارشک خود را در کرانه‌های رود فرات نمایان می‌ساخت.»

بند ۳۲ ـ این امر با آرزوهای تیبریوس سازگار بود. او آنچه را فرهاد برای به عهده گرفتن فرمانروایی پدرش نیاز داشت در اختیار او گذاشت، در حالی که او به هدف خود در تنظیم امور خارجی به وسیلهٔ

تدبیری زیرکانه و حفظ جنگ در فاصله کمی دور، متکی بود. اردوان در این ضمن با شنیدن خبر تمهیدات خائنانه یک لحظه حیرت‌زده و مشوش گردید و بعد با اشتیاق انتقام به خشم آمد. نزد بربرها بی‌تصمیمی ضعفی برده‌وار و اقدام فوری عملی شاهانه است. اما در این زمان مصلحت‌اندیشی غالب آمد و او ابدوس را در لباس دوستی به یک مهمانی دعوت کرد و با زهری که در مدتی طولانی اثر می‌کرد او را ناتوان ساخت و سیناک را با دستاویزها و هدایا و نیز با اشتغالات گوناگون از انجام اقدام باز داشت. در این ضمن فرهاد با رسیدن به سوریه عادات رومی را که طی آن سال‌ها بدان‌ها خو کرده بود کنار نهاد و خود را با عادات پارتی تطبیق داد و چون از تحمل عادات کشور خود ناتوان بود در اثر بیماری درگذشت. بازهم تیبریوس از هدف خود دست نکشید. او تیرداد را که از همان تبار اردوان بود برگزید تا رقیب او باشد و مهرداد ایبریایی را به عنوان وسیلهٔ به دست آوردن مجدد ارمنستان انتخاب کرد و او را با فرسمن برادرش که سلطنت ارمنستان را در اختیار داشت آشتی داد. او سپس کل سیاست شرقی را به لوکیوس ویتلیوس Lucius Vitellius محول کرد. اطلاع دارم که این مرد در روم شهرت بدی داشت و داستان‌های زشت بسیاری دربارهٔ او نقل می‌شد. ولی در حکومت ایالات، او با فضیلت ادوار کهن عمل

می‌کرد. او بازگشت و سپس به علت ترس از کایوس سزار و رابطهٔ صمیمانه با کلاودیوس Claudius به نوکرمآبیِ چنان حقیرانه‌ای سقوط کرد که از سوی نسل بعدی به عنوان گونه‌ای از خفت‌بارترین تملق در نظر گرفته شد. آغاز دورهٔ زندگی او در پایان آن دوره فراموش شد و یک سالخوردگی توأم با بدنامی فضایل جوانی را ضایع نمود.

بند ۳۳ ـ از میان رؤسای کوچک، مهرداد نخستین کسی بود که فرسمن را به همراهی در اقدام متهورانهٔ خود باتدبیر و نیرو ترغیب کرد، و عمال فاسدی که خادمان ارشک را با مقداری طلا به جنایت اغوا کردند، شناخته شدند. در همان لحظه ایبریایی‌ها با سپاهی عظیم به ارمنستان ریختند و شهر آرتاکساتا را تسخیر کردند. اردوان با شنیدن این جریان پسرش ارد را وسیلهٔ انتقام قرار داد. او سپاه پارتی را در اختیار او گذاشت و افرادی برای اجیر کردن قوای امدادی روانه کرد. از سوی دیگر فرسمن با ارّانی‌ها متحد شد و از سرمت‌ها که بالاترین رؤسایشان، به شیوهٔ هم‌میهنان خود، از هر دو طرف رشوه می‌گرفتند، و خود را درگیر منافع متضادی می‌ساختند، کمک به دست آورد. اما ایبریایی‌ها که سروران مکان‌های گوناگون بودند به ناگهان سرمت‌ها را از راه دریای خزر به داخل ارمنستان ریختند. در این ضمن جلوی افرادی که برای پشتیبانی از پارتیان داشتند نزدیک می‌شدند به آسانی

گرفته شد و همهٔ راه‌های دسترسی به جز یکی میان دریا و کوه‌ها در مرز ارّان که تابستان در آنجا دشواری ایجاد می‌کرد، به دست دشمن مسدود شدند؛ در آنجا در تابستان نقاط مسطح به سبب شدت طوفان‌های اتسی زیر سیلاب می‌روند. باد جنوب در زمستان امواج را عقب می‌راند و هنگامی که دریا به روی خود عقب رانده می‌شود نقاط مسطح در امتداد ساحل نمایان می‌شوند.

بند ۳٤ ـ در این ضمن در حالی که ارد بدون یک متحد بود، فرسمن که در این زمان به سبب نیروهای کمکی تقویت شده بود، او را دعوت به نبرد کرد، او را به جهت امتناع وی ریشخند نمود، به طرف اردوگاه او تاخت و به همراهان او که برای تهیهٔ آذوقه به شکار می‌رفتند پی در پی حمله برد. او بارها وی را همراه با زخم زبان‌های خود در محاصره گرفت، تا این‌که پارتیان که به چنین توهین‌هایی عادت نداشتند دور شاه گرد آمدند و درخواست نبرد کردند. تنها قدرت آن‌ها در سواره‌نظام بود؛ فرسمن نیز به لحاظ پیاده‌نظام قدرتمند بود، زیرا ایبریایی‌ها و ارّانی‌ها، که به واقع در سرزمینی با جنگل‌های انبوه ساکن بودند، به سختی و تحمل، بیشتر عادت داشتند. آن‌ها ادعا می‌کنند که از نسل تسالیایی‌ها در دوره‌ای هستند که یاسون Jason پس از ترک مدئا Medea و فرزندان متولدشده از او به کاخ بی سکنهٔ آئتس

Aetes و قلمروِ پادشاهی خالی کولخی Colchi بازگشت. آن‌ها روایات بسیاری در ارتباط با نام او و پاسخ غیبی فریکسوس Phrixus دارند. هیچ‌کس در میان آنان به قربانی کردن یک قوچ که حیوانی است که گمان می‌رود فریکسوس را حمل کرده است فکر نمی‌کند که آیا آن واقعاً یک قوچ بود یا مجسمهٔ جلوی یک کشتی.

هر دو طرف به صف‌بندی نبرد کشیده شدند و رهبر پارتی در مقابل رئیس ایبریایی نفرت‌انگیز با گروه سربازان مزدور، دربارهٔ امپراتوری شرق و شهرت اشکانیان پرگویی کرد. فرسمن به مردم خود یادآوری کرد که آن‌ها از سلطهٔ پارتیان آزاد بودند و اهداف آن‌ها غرورآمیزتر است و اگر پیروز شوند افتخار بیشتری به دست خواهند آورد و اگر به جنگ پشت کنند متحمل ننگ و مخاطرهٔ بیشتری خواهند شد. او هنگامی‌که سخن می‌گفت بر صف‌بندی تهدیدآمیز خود و بر دسته‌های مادی با جامه‌های گلدوزی شده‌شان تأکید نمود؛ جنگجویانی که، چنان‌که او گفت، در یک سمت سمت دیگر را نابود می‌کردند.

بند ۳۵ ـ در میان سرمت‌ها صدای سردار تنها صدایی نبود که شنیده می‌شد. آن‌ها یکدیگر را ترغیب کردند که نبرد را با رگبارهای تیرها آغاز نکنند؛ آن‌ها گفتند که باید با یک حمله و جنگ تن به تن

پیشدستی کرد. سپس انواع ستیز در پی آمد. پارتیان که به تعقیب و گریز عادت کرده بودند، گردان‌هایشان را وارد کارزار کردند و در جستجوی میدان برای سلاح‌های پرتابی خود برآمدند. سرمت‌ها با کنار انداختن کمان‌هایشان که در تیررسی کوتاه‌تر کارآمد بودند، با نیزه‌ها و شمشیرها حمله بردند. گاه، چنان‌که در مورد اقدام سواره‌نظام، پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌های متناوب و سپس مجدداً جنگ نزدیک و تن به تن با صدای برخورد سلاح‌ها برقرار بود، و آن‌ها دشمن را عقب می‌راندند یا خود عقب رانده می‌شدند. و در این هنگام ارّانی‌ها و ایبریایی‌ها غلبه کردند و پارتیان را از اسب‌هایشان فروافکندند و با دو حمله دشمن خود را به ستوه آوردند و آن‌ها به وسیلهٔ سواره‌نظام در ارتفاعات و به سبب ضربات نزدیک‌تر پیاده‌نظام تحت فشار قرار گرفتند. در این اثنا فرسمن و ارد در حالی که شجاعان را تشجیع و سست‌شده‌ها را حمایت می‌کردند برای همه قابل دیدن بودند و بنابراین یکدیگر را شناختند و با یک فریاد با نیزه‌ها به قصد نبرد به یکدیگر حمله کردند و با اسب‌ها به سرعت تاختند. فرسمن شتاب بیشتری داشت زیرا کلاهخود دشمن را با یک ضربه شکافت. ولی او نتوانست ضربه را تکرار کند چون به وسیلهٔ اسبش با شتاب پیش رفت، و مرد زخمی به وسیلهٔ شجاع‌ترین محافظانش تحت حفاظت قرار گرفت.

شایعه‌ای را مبنی بر این‌که او کشته شده است به اشتباه باور کردند و هراس بر پارتیان مستولی شد و آن‌ها پیروزی را از دست دادند.

بند ۳۶ ـ چندان طول نکشید که اردوان با تمامی نیروی پادشاهی‌اش به قصد انتقام حرکت کرد. ایبریایی‌ها به سبب شناختشان از آن سرزمین با برتری جنگیدند. با این همه اردوان عقب‌نشینی نکرد تا آن‌که ویتلیوس لشکرهایش را گرد هم آورد و با شروع شایعه‌ای مبنی بر این‌که قصد او حمله به بین‌النهرین است، خطر جنگ با روم را آشکار نمود. بعد اردوان ارمنستان را ترک کرد و بخت او برگشت و ویتلیوس اتباع او را ترغیب کرد تا شاهی را که هنگام صلح یک مستبد و در جنگ به نحو مصیبت‌باری ناموفق بود، رها کنند. و به این ترتیب سیناک که قبلاً به دشمنی او با فرمانروا اشاره کرده‌ام به شورش واقعی پدرش آبداگز و سایرین کشیده شد که مخفیانه با او مشورت می‌کردند و در این زمان بعد از مصیبت‌های مداوم خود اشتیاق بیشتری به جنگ داشتند. رفته‌رفته عدهٔ زیادی که بیشتر از روی ترس فرمانبرداری می‌کردند تا از روی میل، گرد او جمع شدند و به محض این‌که رهبرانی پیدا کردند جرأت یافتند.

اردوان در این هنگام هیچ پناهی نداشت به جز عده‌ای بیگانه که از شخص او محافظت می‌کردند؛ مردانی تبعیدشده از میهن خود که

هیچ درکی از عزت و شرف و هیچ‌گونه عذاب وجدانی از یک عمل شرم‌آور نداشتند و ابزارهای مزدور محض جنایت بودند. با این همراهان، او فرار خود به سرزمینی دوردست در مرزهای سکائیه به امید کمک را جلو انداخت، زیرا او به سبب پیوند ازدواج با گرگانی‌ها و کرمانی‌ها مرتبط گردیده بود. در این اثنا اردوان تصور می‌کرد که پارتیان هرچند تحت حضور یک حکمران بی‌آرامند، در غیاب آن حکمران بازگذشتند و ممکن است به اندیشهٔ بهتری بازگردند.

بند ۳۷ ـ ویتلیوس به محض این‌که اردوان فرار کرد و رعایای او متمایل به شاهی جدید بودند، به تیرداد توصیه کرد که از موقعیتی که به این ترتیب ایجاد شده بود استفاده کند، و سپس نفرات اصلی لشکرها و متحدان را به سمت کرانه‌های رود فرات هدایت کرد. در حالی که آن‌ها مشغول قربانی کردن بودند، یک نفر، از روی رسمی رومی، یک خوک، یک قوچ و یک گاو نر و دیگری یک اسب که آن را به موقع به عنوان یک قربانی برای خدای رودخانه آماده ساخته بود، پیشکش کردند. آن‌ها از طریق اهالی مجاور اطلاع یافتند که رود فرات، بدون هیچ باران شدیدی، خود تا ارتفاع زیادی بالا آمد و کف سفید در حال پیچ خوردن به صورت دایره‌هایی همانند یک تاج بود، که یک نشانهٔ عبوری موفقیت‌آمیز بود. عده‌ای این رخداد را با نکته سنجی بیشتری

به عنوان آغازی موفقیت‌آمیز برای اقدام تهورآمیز توضیح دادند که با وجود این پایدار نخواهد بود به این دلیل که هرچند اطمینانی بی‌پروا را می‌توان در نشانه‌های پیشگویانهٔ معین در زمین یا در آسمان‌ها به حساب آورد، خصوصیت متغیر رودها نشانه‌هایی را ظاهر می‌ساخت که در همان لحظه ناپدید می‌شدند.

پلی از قایق‌ها ساختند و سپاه عبور کرد و نخستین کسی که وارد اردوگاه شد اورنوسپاد به همراه چند هزار سوار بود. او که سابقاً یک تبعیدی بود، در اتمام جنگ دالماسی کمک چشمگیری به تیبریوس ارائه داده و به این سبب شهروندیِ روم را پاداش یافته بود. پس از آن او مجدداً خواستار دوستی شاه خود شد و از سوی او به افتخاری بزرگ رسید و به سِمَت حاکم دشت‌هایی منصوب شد که در میان آب‌های آن دو رود مشهور، یعنی فرات و دجله، محصور بودند و نام بین‌النهرین را یافته‌اند. مدت کوتاهی پس از آن سیناک سپاه را تقویت کرد و آبداگز، تکیه‌گاه اصلی همراهان، همراه با خزانهٔ شاهی و آنچه متعلق به سلطنت بود آمد. ویتلیوس اندیشید که به نمایش گذاشتن نیروهای روم کافی است و بعد به تیرداد گفت که پدرش فرهاد و پدرخوانده‌اش قیصر و همهٔ آنچه را در آن دو افتخارآمیز بود به یاد داشته باشد، و این‌که مادام که اشراف به شاه خود ابراز اطاعت می‌کردند و به ما

احترام می‌گذاشتند، هر یک افتخار خود و وفاداری خود را حفظ می‌کردند. پس از انجام این کارها، او با لشکرها به سوریه بازگشت.

....

بند ٤١ ـ تیرداد در این اثنا با موافقت پارتیان اطاعت شهرهای نیکفوریوم Nicephorium، آرتموسیاس Arthemusias و سایر شهرهایی را که به دست مقدونیان تأسیس شده بودند و مدعی داشتن نام‌های یونانی بودند و نیز شهرهای پارتی هالوس Halus و آرتمیتا Artemita را به دست آورد. رقابتی از شادمانی در میان اهالی وجود داشت که از اردوان که در میان سکاها پرورش یافته بود به سبب بی‌رحمی‌اش تنفر داشتند و امیدوار بودند که در تیرداد روحیه‌ای مهربان به سبب تعلیمات رومی او بیابند.

بند ٤٢ ـ سلوکیه، شهر قدرتمند و دارای استحکامات که هرگز به بربریت در نغلتیده بود، بلکه وفادارانه به بنیانگذار خود، سلوکوس Seleucus پایبند بود، آشکارترین لحن تملق را بروز داد. سیصد شهروند انتخاب‌شده به جهت ثروت و خرد نوعی مجلس سنا را تشکیل می‌دهند و مردم اختیارات خاص خود را دارند. هنگامی‌که هر دو با هماهنگی عمل می‌کنند، با تحقیر به پارتیان نگاه می‌کنند؛ به محض اینکه آن‌ها دچار اختلاف می‌شوند و رهبران مربوط به آن‌ها برای خود

در برابر رقبای خود دعوت به کمک می‌کنند، هم‌پیمان فراخوانده‌شده برای کمک به یک دسته، همهٔ آن‌ها را مقهور می‌سازد. این اتفاق در این اواخر در زمان سلطنت اردوان رخ داد که او به جهت نفع خود، مردم را تحت اختیار اشراف قرار داد. به عنوان یک حقیقت، حکمت مردمی تقریباً برابر با آزادی است، در حالی که حکومت چند نفر تقریباً برابر با بوالهوسی یک شاه است.

سلوکیه در این هنگام ورود تیرداد را با همهٔ احتراماتی که به شاهزادگان ادوار قدیم و جدید ابراز می‌شد همراه با یک خلاقیت مفصل‌ترِ طرح‌ریزی شده، جشن گرفتند. در همان حال سرزنش‌های بسیاری به اردوان به عنوان کسی که در حقیقت از سمت مادر اشکانی است و از همهٔ جهات دیگر فاسد است، صورت گرفت. تیرداد حکومت سلوکیه را به مردم سپرد. مدت کوتاهی پس از آن هنگامی که او مشغول بررسی آن بود که در چه روزی باید سلطنتش را آغاز کند، نامه‌هایی از فرهاد و هیرو Hiero، که دو ایالت قدرتمند را در اختیار داشتند، دریافت کرد، که به التماس از او خواستند مدت کوتاهی درنگ کند. او اندیشید که بهترین کار منتظر ماندن برای مردانی با چنان نفوذ والا است و ضمناً تیسفون، مقر امپراتوری، مقصد برگزیدهٔ آن‌ها بود. ولی از آنجا که آن‌ها آمدنشان را از این روز به آن

روز به تأخیر انداختند، سورنا در حضور جمعیتی موافق، تاج شاهی را بنا به رسم ملی بر سر تیرداد گذاشت.

بند ٤٣ ـ و در این هنگام او بی‌درنگ به سمت قلب کشور و به طرف سایر قبایل پیش رفت. او باید بر نارضایتی افرادی که مردد بودند غلبه می‌کرد و همه باید به یک مرد تسلیم می‌شدند. او قلعه‌ای را که اردوان خزانه و صیغه‌های خود را به آنجا منتقل کرده بود محاصره کرد و به آن زنان مهلت داد تا پیمان خود را قطع کنند. فرهاد و هیرو همراه با افراد دیگری که برخی از روی ترس و برخی به علت حسادت نسبت به آبداگز که در آن هنگام بر دربار و شاه جدید فرمانروایی می‌کرد، در جشن روز معین برای تاجگذاری شرکت نکرده بودند، بیعت خود را متوجه اردوان ساختند. آن‌ها او را در گرگان پوشیده از چرک و در حالی که خوراک خود را با شکار با کمان خود به دست می‌آورد، پیدا کردند. او ابتدا با اضطراب گمان برد که قصد خیانت در میان است، اما هنگامی که آن‌ها به شرافت خود سوگند خوردند که آن‌ها برای بازگرداندن سلطنت او به وی آمده‌اند، روحیه‌اش بهبود یافت و پرسید که معنی این دگرگونی ناگهانی چیست. هیرو آنگاه به نحوی اهانت‌بار از بچه‌سالی تیرداد سخن گفت و اشاره کرد که سلطنت در اختیار یک اشکانی قرار نگرفت، بلکه یک نام خالی محض

در اختیار یک موجودِ ضعیفِ بار آمده با زن‌صفتیِ بیگانه قرار گرفت، در حالی که قدرت واقعی در خاندان آبداگز است.

بند ٤٤ ـ اردوان که شاهی با تجربه بود، می‌دانست که انسان‌ها لزوماً تظاهر به نفرت نمی‌کنند زیرا در دوستی بی‌وفا هستند. او با پیش‌بینی توطئه‌های دشمنان و بی‌ثباتی دوستان فقط تا هنگامی که نیروهای کمکی را در سکائیه فراهم نمود درنگ کرد و سپس با شتاب به راه افتاد. او با این تمایل که همدردی عمومی را جلب کند، حتی لباس فقیرانهٔ خود را دور نینداخت. او به حیله‌ها و التماس‌ها و به هر چیز که در واقع ممکن بود به وسیلهٔ آن افراد متزلزل را تطمیع و افراد مشتاق را تقویت کرد، تن در داد.

او در این هنگام با نیرویی عظیم در حال نزدیک شدن به اطراف سلوکیه بود، در حالی که تیرداد، که از شنیدن شایعهٔ حضور شاه و بعد به سبب حضور شخص شاه مضطرب شده بود، دچار دودلی شد و مطمئن نبود که آیا بر ضد اردوان پیشروی کند یا جنگ را با تأخیر طولانی سازد. کسانی که خواستار نبرد با تصمیم سریع بودند استدلال کردند که سربازان بی‌نظم خسته به سبب یک راه‌پیمایی طولانی، نمی‌توانند حتی در قلب سپاه، در اطاعت از شاهزاده‌ای که اکنون مجدداً مشغول پشتیبانی از او هستند، کاملاً هماهنگ باشند؛ این‌هایی

که همین اخیراً خائنان و دشمنان بودند. با وجود این، آبداگز توصیه به یک عقب‌نشینی به بین‌النهرین نمود. در آنجا با یک رود در جلوی آن‌ها، آنان در یک وقفه می‌توانستند ارامنه و الومائیان و سایر ملت‌های پشت سر خود را به یاری خود فرا بخوانند و سپس در حالی که به وسیلهٔ متحدان و سربازانی که از سوی سردار رومی فرستاده می‌شدند تقویت می‌گردیدند، می‌توانستند بخت خود را در جنگ بیازمایند. این نقشه غالب آمد، زیرا آبداگز نفوذ اصلی را داشت و تیرداد در رویارویی با خطر ترسو بود. ولی عقب‌نشینی آن‌ها همانند یک فرار بود. اعراب فرار را آغاز کردند و سپس بقیه به خانه‌های خود یا به اردوگاه اردوان رفتند تا این که تیرداد با چند طرفدار به سوریه بازگشت و اینچنین همه را از ننگ فرار آسوده ساخت.

کتاب یازدهم

....

بند ۸ ـ در حدود همان زمان، مهرداد، که قبلاً در مورد او سخن گفته‌ام که بر ارمنستان فرمانروایی می‌کرد و به فرمان کایوس سزار زندانی شده بود، به توصیهٔ کلاودیوس و به اتکای کمک فرسمن، به قلمروِ پادشاهی خود بازگشت. این فرسمن که شاه ایبریایی‌ها و برادر مهرداد بود، در این هنگام به او گفت که پارتیان دچار اختلاف شده‌اند و بزرگ‌ترین مسائل امپراتوری بلاتکلیف است و از امور کوچک‌تر غفلت شده است. گودرز در میان بی‌رحمی‌های بسیارش، باعث مرگ برادرش اردوان همراه با همسر و پسر او شده بود. بدین سبب رعایای او نسبت به خود بیم داشتند و به دنبال وردان فرستادند. وردان که همواره آماده بود تا شجاعانه به دنبال پیروزی برود، ۳۷۵ میل را ظرف دو روز پیمود و گودرزِ شگفت‌زده و هراسان را از مقابل خود فراری ساخت. او بدون لحظه‌ای درنگ بر حکومت‌های همسایه استیلا یافت.

فقط سلوکیه سلطهٔ او را رد کرد. خشم بر ضد آن مکان، که در واقع در برابر پدر او نیز شورش کرده بود، بیش از ملاحظات سیاسی، او را با محاصرهٔ شهری مستحکم به مشقت انداخت. رودی که به صورت خطی دفاعی از کنار آن جریان، داشت، همراه با استحکامات و تدارکات، شهر را به طور کامل در امان نگاه داشته بود. در این اثنا گودرز که به سبب امکاناتی از سوی قوم داهه و گرگانی‌ها تقویت شده بود، جنگ را از سر گرفت؛ و وردان مجبور شد از محاصرهٔ سلوکیه دست بکشد و در دشت‌های باکتریا Bactria اردو بزند.

بند ۹ ـ سپس اوضاع چنین بود که هنگامی‌که نیروهای شرق انشقاق یافتند و تردید پیش آمد جانب کدام طرف را باید گرفت، فرصت اشغال ارمنستان در اختیار مهرداد قرار گرفت که سربازان قدرتمند روم را به حمله به ارتفاعات مستحکم سوق داد، در حالی که سواره‌نظام ایبریایی او به سرعت در دشت به تاخت درآمد.

ارامنه پس از آن‌که حاکمشان دموناکس Demonax دست به نبرد زد و شکست خورد، هیچ مقاومتی نکردند. کوتوس Cotys شاه ارمنستان کوچک، که برخی از اشراف به او متمایل بودند، باعث یک درنگ شد، اما به سبب پیامی از سوی کلاودیوس متوقف شد، و سپس همه‌چیز به دست مهرداد افتاد که قساوتی پیش از آنچه برای یک

فرمانروای جدید عاقلانه بود، نشان داد. با وجود این، درست هنگامی که شاهزادگان پارتی داشتند نبرد را آغاز می‌کردند، گودرز توطئه‌ای را در میان پیروان خود و برادرش کشف و آن را برای برادرش فاش کرد و آن‌ها به توافقی ناگهانی رسیدند. در ابتدا آن‌ها با تردید به یکدیگر نزدیک شدند؛ سپس دست راست یکدیگر را فشردند و در برابر محراب‌های خدایانشان عهد کردند که خیانت دشمنانشان را مجازات کنند و تسلیم یکدیگر شوند. وردان برای حفظ فرمانروایی لایق‌تر به نظر رسید. گودرز برای اجتناب از هرگونه رقابت، به اعماق گرگان عقب‌نشینی کرد. هنگامی که وردان بازگشت، سلوکیه هفت سال پس از شورش آن تسلیم او شد. برای اعتبار پارتیان این‌که یک شهرِ تنها چنان مدت طولانی آنان را به مبارزه طلبیده بود، تحقیرآمیز بود.

بند ۱۰ ـ او سپس با قدرتمندترین دولت‌ها دیدار کرد، و مشتاق بازپس‌گیری ارمنستان بود، اما به وسیلهٔ ویبیوس مارسوس Vibius Marsus حاکم سوریه متوقف شد. در این ضمن گودرز که از چشم‌پوشی از سلطنت خود پشیمان شده بود، به درخواست اشراف که برای آن‌ها فرمانبرداری در زمان صلح یک دشواری خاص است، نیرویی گرد آورد. وردان به مقابله با او به طرف رود چاریندا Charinda

پیش رفت؛ نبرد شدیدی در آن سوی گذرگاه درگرفت و وردان به پیروزی کاملی دست یافت و طی یک رشته پیکار پیروزمندانه قبایل میان راه را تا رود تجن که مرز میان قوم داهه و هراتی‌ها بود مقهور ساخت. در آنجا پیروزی‌های او خاتمه یافت. پارتیان، هرچند پیروز بودند، در برابر خدمت در دوردست شورش کردند. بنابراین او پس از برپا کردن یادمان‌هایی که عظمت خود را بر روی آن‌ها نوشت و گرفتن خراج از اقوامی که هیچ شاه اشکانی قبلاً آن را به دست نیاورده بود، سرشار از افتخار و بنابراین متکبرتر و بی‌تحمل‌تر از همیشه نسبت به پیروانش، بازگشت. آن‌ها توطئه‌ای طرح‌ریزی کردند و هنگامی که او دور از محافظانش و سرگرم شکار بود، او را به قتل رساندند. او هنوز در عنفوان جوانی بود و ممکن است یکی از چند فرد برجسته در میان شاهزادگان مسن بوده باشد که می‌کوشید تا به همان اندازه که دشمنانش از او می‌ترسیدند رعایایش او را دوست بدارند. کشته شدن وردان امور ایران اشکانی را دستخوش آشفتگی ساخت، به طوری که مردم در تردید بودند که چه کسی را باید برای سلطنت فراخواند. بسیاری متمایل به گودرز و عده‌ای متمایل به مهرداد بودند از اعقاب فرهاد بودند، که گروگانی در دست ما بود. سرانجام گودرز غالب آمد. او پس از استقرار در کاخ، به سبب بی‌رحمی و بی‌بند و باری‌اش

پارتیان را به فرستادن یک پیام مخفی التماس‌آمیز به امپراتور سوق داد مبنی بر این‌که مهرداد اجازه یابد تا بر تخت سلطنت نیاکانش جلوس کند.

کتاب دوازدهم

....

بند ۱۰ـ در حدود همان زمان، چنان‌که اظهار داشته‌ام، هیئت سفارتی از سوی پارتیان که برای درخواست بازگشت مهرداد فرستاده شده بود، وارد سنا شد و پیامی به مضمون ذیل بیان نمود، آن‌ها گفتند که «آن‌ها از پیمان اتحاد بی‌اطلاع نبودند و آمدن آن‌ها دال بر هیچ‌گونه شورشی در برابر خاندان اشکانیان نبود؛ در حقیقت حتی پسر ونون، یعنی نوهٔ فرهاد، در مقاومت آن‌ها در برابر خودکامگی گودرز که برای اشراف و برای مردم به یک‌میزان تحمل‌ناپذیر بود، همراه آن‌ها بود. قبلاً برادران، خویشاوندان و خویشاوندان دور به سبب جنایت پشت جنایت از میان رفته بودند؛ همسرانِ به واقع آبستن و کودکان بی‌دفاع به قربانیان گودرز افزوده شدند، و او در حالی که در میهن کاهل و در جنگ ناموفق بود، بی‌رحمی را پوششی بر ضعف خود قرار می‌داد. میان پارتیان و خودمان یک دوستی قدیمی وجود داشت که بر اساس

اتحادی رسمی بنیان نهاده شده بود و ما از متحدانی که به لحاظ قدرت رقیبان ما بودند و با وجود این به نشانهٔ احترام از ما تمکین می کردند، می‌بایست حمایت می کردیم. پسران شاه به گروگان گرفته می‌شدند به این مقصود که هنگامی ایران اشکانی از حکومت داخلی دلزده بود، بتواند به امپراتور و سنا تکیه کند و یک شاه بهترِ آشنا با عادات رومی را از آن‌ها دریافت کند.»

بند ۱۱ ـ کلاودیوس در پاسخ به این استدلال‌ها و استدلال‌های مشابه، شروع به سخن گفتن از شکوه روم و حالت مطیع پارتیان نمود. او خود را با آگوستوش الهی مقایسه کرد و به یاد آن‌ها آورد که آن‌ها یک شاه را از او طلب کرده بودند، اما از ذکر نام تیبریوس خودداری کرد، هرچند او هم شاهانی برای آنان فرستاده بود. او توصیه‌ای را برای مهرداد که حضور داشت، اضافه کرد و به او گفت که نه در مورد یک خودکامه و بردگانش بلکه بیشتر در مورد یک فرمانروا در میان همشهریان خود و در مورد در پیش گرفتن رأفت و عدالت فکر کند که بربرها آن‌ها را بیشتر دوست داشتند زیرا از نظر آن‌ها جدیدند. او سپس رو کرد به سفیران و از پسرخواندهٔ جوان روم به عنوان کسی که خویشتن‌داری‌اش تا آن زمان نمونه بوده است، تمجید بسیار نمود. او گفت که «آن‌ها همچنان باید بوالهوسی شاهان را تحمل کنند و

انقلاب‌های پی در پی بد است. روم، که از افتخار اشباع شده است، به چنان اوجی رسیده است که مایل است که حتی ملت‌های بیگانه از آرامش بهره‌مند شوند.» با این سخن، کایوس کاسیوس Caius Cassius حاکم سوریه مأموریت یافت که شاهزادهٔ جوان را تا ساحل رود فرات همراهی کند.

بند ۱۲ـ کاسیوس در آن هنگام به سبب تحصیل در حقوق، فردی برجسته بود. حرفهٔ سرباز در یک دورهٔ بی‌تحرک فراموش می‌شود و صلح، فرد متهور و فرد کاهل را به صورت مساوی در می‌آورد. ولی کاسیوس تا جایی که بدون جنگ امکان‌پذیر بود، نظم قدیم را احیا کرد، لشکرها را در حال تمرین نگاه داشت، و به طور خلاصه به همین میزان پشتکار و دوراندیشی به کار برد چنان‌که گویی دشمنی در حال تهدید اوست. او این رفتار را درخور نیاکان خود و خاندان کاسیوس به شمار می‌آورد که حتی در آن سرزمین‌ها شهرت کسب کرده بودند.

او سپس کسانی را که به پیشنهاد آن‌ها یک شاه از روم طلب شده بود، فراخواند، و در زئوگما Zeugma که در آنجا رود به آسان‌ترین نحو قابل عبور بود اردو زد و منتظر ورود مردان بزرگ ایران اشکانی و اکبر شاه اعراب گردید. او به مهرداد یادآوری کرد که اشتیاق بی‌اختیار بربرها با بروز تأخیر به سرعت فروکش می‌کند و حتی تبدیل

به خیانت می‌شود و بنابراین او باید در اقدام تهورآمیز خود شتاب کند.

به این توصیه به سبب پیمان‌شکنی اکبر اعتنا نشد و او شاهزادهٔ جوان نادان را که تصور می‌کرد که بالاترین مقام فقط به معنی برآوردن خواست خود است، به مدت چند روز در شهر ادسا Edessa معطل کرد. هرچند کارن نامی به آن‌ها برای آمدن فشار آورد و وعدهٔ پیروزی آسان داد، چنانچه در آمدن خود شتاب کنند. آن‌ها به طرف بین‌النهرین که به روی آن‌ها باز بود نرفتند، بلکه از یک مسیر طولانی انحرافی به طرف ارمنستان رفتند که در آن هنگام برای تحرکات آن‌ها نامناسب بود، زیرا زمستان داشت شروع می‌شد.

بند ۱۳ـ هنگامی که آن‌ها به دشت‌های پوشیده از برف و کوه‌ها نزدیک شدند، نیروهای کارن به آن‌ها پیوستند و با گذشتن از رود دجله از کشور آدیابن‌ها عبور کردند. شاه آنجا ایزد آشکارا اتحاد با مهرداد را پذیرفته بود هرچند در نهان و با تعهد بیشتر متمایل به گودرز بود. آن‌ها طی پیشروی خود شهر نینوس Ninos را تسخیر کردند. آنجا کهن‌ترین پایتخت آشور و دژی بود که به عنوان نقطه‌ای که در آنجا در آخرین نبرد میان داریوش و اسکندر، قدرت ایران فروریخت، به لحاظ تاریخی مشهور بود. گودرز در این اثنا مشغول اهدای نذرهایی به خدایان محلی بر روی کوهی موسوم به سامبولوس Sambulus بود

همراه با عبادت خاص هرکول که در زمانی مقرر در یک خواب به کاهنان فرمان می‌دهد که اسبانی را برای شکار مهیا کنند و آن‌ها را نزدیک معبد او جای دهند. اسب‌ها هنگامی که با ترکش‌های پر از تیر بار زده شده‌اند در جنگل می‌گردند و سرانجام شب‌هنگام با ترکش‌های خالی در حالی که به شدت نفس نفس می‌زنند بازمی‌گردند. مجدداً خدا در رویایی شبانه مسیری را بر آن‌ها آشکار می‌سازد که وی در امتداد آن از میان جنگل‌ها عبور می‌کرد و در همه جا حیواناتی را که یافت می‌شدند کشتار می‌کرد.

بند ١٤ـ گودرز، که سپاهش هنوز نیروی کافی نداشت، رود کورما Corma را خطی دفاعی ساخت و هرچند با پیام‌هایی ریشخندآمیز به پیکار دعوت شد، برای تأخیرهایی زمینه‌سازی کرد، مواضع خود را تغییر داد و سفیرانی برای گمراه کردن دشمن فرستاد و آن‌ها را تطمیع کرد تا از بیعت خود دست بکشند. ایزد شاه آدیابن‌ها و سپس اکبر شاه اعراب همراه با سربازانشان با بی‌ثباتی خاص هموطنان خود موضع خود را ترک کردند و تجربهٔ پیشین را تأیید کردند مبنی بر این‌که بربرها ترجیح می‌دهند شاهی را از روم طلب کنند و او را حفظ نکنند. مهرداد که نیروهای کمکی قدرتمند خود را از دست داده بود و به خیانت در میان بقیه مظنون بود، تصمیم گرفت که به عنوان

آخرین چاره، همه‌چیز را به خطر بیندازد و جریان یک نبرد را بیازماید. گودرز هم که به واسطهٔ قدرت کاهش‌یافتهٔ دشمن جرئت یافته بود، از پیکار خودداری نکرد. آن‌ها با شهامتی هولناک و در حالی که نتیجه نامعلوم بود جنگیدند تا آن‌که کارن که همهٔ پایداری حریف را در هم شکسته و زیاده پیشروی کرده بود، از سوی یک دستهٔ تازه‌نفس از پشت سر غافلگیر شد. آنگاه مهرداد در ناامیدی در برابر قول‌هایی از سوی پارهاک، یکی از هواداران پدرش، تسلیم شد و به سبب خیانت او به زنجیر کشیده شده به فاتح تحویل داده شد. گودرز با گفتن این‌که وی خویشاوند او یا اشکانیان نیست بلکه یک بیگانه و یک رومی است، او را ریشخند کرد، و فرمان داد تا گوش‌های او را ببرند و او را زنده گذاشت، که یادبودی از رأفت او و یک بی‌آبرویی برای ما بود. پس از آن، گودرز بیمار شد و مرد و ونون که در آن هنگام بر ماد حکومت می‌کرد، به سلطنت فراخوانده شد. ونون نه به جهت بخت خوب به یاد ماندنی بود و نه به سبب بخت بد؛ او به سلطنتی کوتاه‌مدت و بی‌افتخار پرداخت و سپس امپراتوری ایران اشکانی به پسر او ولاش رسید.

....

بند ٤٤ ـ در همین سال میان ارامنه و ایبریایی‌ها جنگ درگرفت

و این جنگ علت آشوب‌های بسیار خطیر میان ایران اشکانی و روم بود. ولاش شاه پارتیان بود؛ او از جانب مادر فرزند یک صیغهٔ یونانی بود و به سبب کناره‌گیری برادرانش سلطنت را به دست آورد. فرسمن مدتی طولانی ایبریا را در اختیار داشت و برادرش مهرداد با حمایت قدرتمندانهٔ ما بر ارمنستان فرمانروایی می‌کرد. فرسمن پسری به نام رادامیست داشت که بلندقد و خوش‌هیکل، دارای قدرت بدنی فوق‌العاده، در همهٔ مهارت‌های هم‌وطنانش تعلیم‌یافته و در میان همسایگانش بسیار پرآوازه بود. او بسیار متکبرانه و مدام لاف می‌زد که کهولت طولانی‌مدت پدرش قلمروِ کوچک پادشاهی پدرش را از او دور نگاه می‌داشت و جاه‌طلبی‌اش را پنهان نمی‌کرد. از این رو فرسمن با درک این‌که شاهزادهٔ جوان قدرت را در چنگ خود داشت و در جنوب رعایای او قدرت داشت و نیز با ترس از سال‌های رو به افول خود، او را با امیدهای دیگر اغوا کرد و به ارمنستان اشاره نمود که چنان‌که به او یادآوری کرد، آنجا را پس از بیرون راندن پارتیان، به مهرداد داده بود ....

....

بند ٤٩ - .... بنا به شرایط، هلویدیوس پریسکوس Helvidius Priscus به فرماندهی یک لشکر برای سامان‌بخشیِ وضع آشفتهٔ امور

اعزام شد. او به سرعت از کوه تاوروس Taurus عبور کرد و بیشتر با نرمش تا با زور دوباره نظم را تا حد زیادی برقرار کرد و آنگاه به او فرمان داده شد تا به سوریه بازگردد، چون هیچ‌چیز ممکن نبود موجب بروز جنگی با ایران اشکانی شود.

بند ۵۰ ـ برای ولاش، که تصور می‌کرد که فرصتی برای حمله به ارمنستان پیش آمده است که هرچند آنجا مایملک نیاکان وی بود، در این زمان به سبب جنایتی فجیع در اختیار شاهزاده‌ای بیگانه بود، سپاهی گرد آورد و آماده شد تا تیرداد را بر تخت سلطنت بنشاند، به طوری که یک عضو خاندان او فاقد قدرت شاهانه نباشد.

با پیشروی پارتیان، ایبریایی‌ها بدون نبرد متفرق شدند و شهرهای ارمنی، یعنی آرتاکساتا و تیگرانوکرتا Tigranocerta تسلیم شدند. سپس زمستانی هولناک یا کمبود آذوقه همراه با طاعون ایجادشده به سبب هر دو علت، ولاش را وادار ساخت تا از نقشه‌های آن زمان خود دست بکشد. ارمنستان به این ترتیب مجدداً فاقد یک شاه بود و مورد حملهٔ رادامیست قرار گرفت که در این زمان بی‌رحم‌تر از همیشه بود و به مردم به عنوان پیمان‌شکن و راسخ برای شورش در نخستین فرصت، نگاه می‌کرد. با وجود این آن‌ها، هرچند به برده بودن خو گرفته بودند، به ناگهان مطیع بودن خود را کنار گذاشتند و مسلح پیرامون کاخ گرد

آمدند.

بند ۵۱ ـ رادامیست به جز چابکیِ اسبانی که او و همسرش را بردند، هیچ وسیلهٔ فراری نداشت. آن زن که آبستن بود، در ابتدای فرار، به نحوی از ترس دشمن و به جهت عشق به همسر خود، طاقت آورد، اما پس از مدتی، هنگامی‌که به سبب سرعت مداوم احساس تکان نمود، با التماس خواست که با مرگی شرافتمندانه از ننگ اسارت نجات یابد. رادامیست در ابتدا او را در آغوش گرفت و او را دلداری داد و تشویق کرد و رشادت او را تحسین نمود و در این هنگام با این اندیشه که او را به برابر شفقت هر مردی واگذار کند، دستخوش هراسی مرگبار شد. سرانجام او که به سبب شدت عشق خود و اطلاع از رفتارهای وحشتناک برانگیخته شده بود، شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و به آن زن زخم زد و او را به کرانهٔ رود ارس کشاند و او را به جریان آب سپرد تا بدنش به کلی نابود شود. سپس او طی فراری پرشتاب به طرف ایبریا قلمروِ پادشاهی نیاکانی خود، شتافت.

در این ضمن زنوبیا Zenobia (این نام آن زن بود) را در حالی که هنوز نفس می‌کشید، چند چوپان در آب آرام مشاهده کردند و از روی ظاهر اشرافی او استنباط کردند که او زنی حقیرزاده نیست و زخم او را بستند و معالجات روستایی خود را برای زخم او به کار بردند.

آن‌ها به محض این‌که از نام او و ماجرای او اطلاع یافتند او را به شهر آرتاکساتا رساندند که از آنجا او را در حضور مردم به نزد تیرداد بردند و او با مهربانی از وی استقبال نمود و با او به صورت شخصی سلطنتی رفتار کرد.

....

کتاب سیزدهم

....

بند ٦ ـ با پایان سال شایعاتی نگران‌کننده به گوش رسید مبنی بر این‌که پارتیان مجدداً از مرزهای خود تجاوز کرده و مشغول غارت ارمنستان بودند و رادامیست را بیرون رانده بودند. رادامیست چنان‌که بارها از آن قلمروِ پادشاهی بیرون رانده شده بود، غالباً بر آنجا سلطه داشت، و در این زمان از خصومت‌ها دست کشیده بود. روم با علاقهٔ خود به گفتگو، شروع کرد به پرسیدن این‌که شاهزاده‌ای به زحمت هفده ساله چگونه می‌بایست با این مخاطرهٔ هولناک روبه‌رو شود و آن را دفع کند. آن‌ها چگونه می‌توانستند به کسی پشتگرم باشند که تحت سلطهٔ یک زن بود ....

بند ۷ ـ نرو Nero در میان این اوضاع و به عنوان سخنی عمومی فرمان داد تا سربازان جدید جوان گردآوری‌شده در ایالات مجاور،

برای تدارک لشکرهای شرق آورده شوند و لشکرها خودشان موقعیتی را در مرز ارمنستان اختیار کنند در حالی که دو شاهزادهٔ دارای منزلت دیرینه، یعنی آگریپا Agrippa و آنتیوخوس Antiochus، نیرویی برای حمله به قلمروهای ایران اشکانی فراهم کنند. بر روی رود فرات نیز می‌بایست پل‌هایی زده می‌شد؛ ارمنستان کوچک به آریستوبولوس Aristobolus و سوفنه Sophene به سوهاثموس Sohaemus، هر یک با نشان‌های سلطنت، واگذار شد. هنگام این بحران، وردان پسر ولاش به عنوان رقیبی برای او دست به شورش زد، و پارتیان از قرار معلوم به نیت موکول نمودن عملیات جنگی به زمانی دیگر، ارمنستان را تخلیه کردند.

بند ۸ ـ با وجود این، همهٔ این وقایع طی سخنرانی‌هایی توأم با مبالغه خطاب به مجلس سنا شرح داده شد. این سخنرانی‌ها از سوی آن اعضایی ایراد شد که پیشنهاد کرده بودند که یک سپاسگزاری عمومی صورت گیرد و این‌که در روزهای سپاسگزاری، شاهزاده ردای نشانهٔ پیروزی را بپوشد و با استقبال گرم وارد روم شود، و سرانجام این‌که او مجسمه‌هایی به همان اندازهٔ مجسمه‌های مارس Mars انتقامجو و در همان معبد داشته باشد. به جهت انتصاب دومیتیوس کوربولو Domitius Corbulo از سوی نرو برای تأمین امنیت ارمنستان و به این ترتیب،

چنان‌که به نظر می‌رسید گشودن عرصه‌ای برای شایستگی یک شادمانی واقعی به تملق‌های معمول آن‌ها افزوده شد. سپاه‌های شرق به گونه‌ای تقسیم شدند که نیمی از نیروهای کمکی و دو لشکر می‌بایست در ایالت سوریه تحت فرمان حاکم آنجا کوادراتوس اومیدیوس Quadratus Ummidius باقی بمانند؛ در حالی که کوربولو شماری مساوی از شهروندان و سربازان هم‌پیمان را همراه با پیاده‌نظام و سواره‌نظام نیروهای کمکی که در اتراقگاه‌های زمستانی در کاپادوکیا Cappadocia بودند می‌بایست در اختیار داشته باشد. به شاهان هم‌پیمان فرمان داده شد تا در زمانی که ممکن بود جنگ صورت گیرد، از فرمان‌ها اطاعت کنند. ولی آن‌ها علاقهٔ شدید خاصی به کوربولو داشتند. آن سردار، با اعتقاد به شهرتی که در یک اقدام تهورآمیز جدید، فوق‌العاده با اهمیت است، به سرعت پیشروی کرد و در آنگئا Aegede، یک شهر کیلیکیا، با کوادراتوس ملاقات کرد. کوادراتوس به طرف آن مکان پیشروی کرده بود، زیرا پی برده بود که کوربولو همین‌که برای به دست گرفتن فرماندهی سپاه وارد ارمنستان شود، به سبب شهرت اشرافی‌اش و زبان‌آوری حیرت‌انگیزش همهٔ نگاه‌ها را به طرف خود جلب خواهد کرد و نه فقط به سبب خرد و تجربه‌اش بلکه همچنین به سبب نمایش محض ویژگی‌های مبالغه‌آمیز، تأثیر خواهد

گذاشت.

بند ۹ـ در این اثنا هردو پیام‌هایی برای شاه ولاش فرستادند و به او توصیه کردند که صلح را به جای جنگ برگزینند و گروگان‌هایی بدهد و به این ترتیب به احترام گذاشتن معمول نیاکانش نسبت به مردم روم ادامه دهد. ولاش که خواستار تدارک دیدن جنگ با برتری بود یا برای خلاص کردن خود از گزند رقبای مظنون، عده‌ای از بلندپایه‌ترینِ اشکانیان را تحت نام گروگان تحویل داد. یک فرمانده صد سرباز به نام اینستیوس Insteius که در یک موقعیت قبلی از سوی اومیدیوس فرستاده شده بود، پس از گفتگویی با شاه، آن‌ها را در اختیار گرفت. کوربولو با اطلاع یافتن از این امر، به آریوس واروس Arrius Varus فرمانده یک گروهان فرمان داد تا برود و گروگان‌ها را تحویل بگیرد. بدین سبب منازعه‌ای میان فرمانده و فرمانده صد سرباز روی داد و برای متوقف کردن اینچنین صحنه در مقابل بیگانگان، تصمیم‌گیری برای موضوع به گروگان‌ها و به سفیرانی که آن‌ها را انتقال می‌دادند محول شد. آن‌ها کوربولو را به جهت شهرت اخیرش و به سبب علاقه‌ای که حتی دشمنانش نسبت به او احساس می‌کردند، ترجیح دادند. در آن هنگام میان دو سردار خصومتی وجود داشت؛ اومیدیوس شکوه می‌کرد که آنچه دوراندیشی وی حاصل نموده بود

از دست او رفته بود، در حالی که کوربولو از طرف دیگر این حقیقت را به داوری می‌برد که ولاش خودش قبول نکرده بود که گروگان‌ها را در اختیار بگذارد تا وقتی که تعیین وقت خود او برای جنگ امیدهای شاه را به ترس‌ها تبدیل کرد. نرو برای مهار اختلافات آن‌ها فرمان داد تا بیانیه‌ای صادر شود مبنی بر این که به جهت موفقیت‌های کوادراتوس و کوربولو برگ درخت غار باید به «دستهٔ ترکه‌ها که نماد قدرت روم است» افزوده شود. من این رویدادها را به نحو نزدیکی به هم ربط داده‌ام، هرچند آن‌ها تا دورهٔ کنسولیِ دیگر ادامه دارند.

....

بند ۳٤ ـ .... در اوایل این سال جنگی میان ایران اشکانی و روم بر سر مالکیت ارمنستان که با ناتوانی آغاز شده و تا اکنون به طول انجامیده بود، با شدت از سر گرفته شد. زیرا ولاش اجازه نمی‌داد که برادرش تیرداد از یک قلمروِ پادشاهی که او خودش به وی داده بود محروم شود یا آن را به صورت هدیه‌ای از سوی قدرتی بیگانه در اختیار داشته باشد، و کوربولو نیز تصور می‌کرد که به جهت عظمت روم او باید آنچه را لوکولوس Lucullus و پومپیوس Pompeius سابقاً به دست آورده بودند، باز پس‌گیرد. به علاوه، ارامنه در تغییرات وفاداری خود خواستار حمایت مسلحانهٔ هر دو امپراتوری بودند هرچند

آن‌ها به سبب موقعیت کشورشان و به موجب مشابهت آداب و رسوم و به سبب پیوندهای مربوط به ازدواج با یکدیگر، بیشتر با پارتیان مرتبط بودند و در صورت چشم‌پوشی‌شان از آزادی، بیشتر متمایل به تابعیت آن‌ها بودند.

بند ۳۵ـ با وجود این کوربولو می‌بایست بیشتر با سستی سربازانش مبارزه کند تا با خیانت دشمن. در حقیقت لشکرهای او که از سوریه انتقال یافته و به سبب صلحی طولانی‌مدت بی‌روحیه شده بودند، با بی‌صبری بسیار به وظایف یک اردوگاه رومی تن در دادند. معروف بود که آن سپاه دربردارندهٔ کهنه سربازانی بود که هرگز وظیفهٔ پیش‌قراولی یا نگهبانی شبانه نداشته‌اند، بارو و خندق برای آن‌ها مناظری جدید و عجیب بود مردانی فاقد کلاهخود یا زره سینه، بازرگانان پولساز آراسته‌ای که تمامی وقت خود را در شهرها خدمت می‌کردند. کوربولو همهٔ افرادی را که پیر یا ناتندرست بودند مرخص کرد و در صدد برآمد تا جای آن‌ها را پر کند. او سربازانی از گالاتیا Galatia و کاپادوکیا فراهم نمود و یک لشکر از آلمان همراه با سواره‌نظام و پیاده‌نظام سبک‌اسلحهٔ کمکی آن به آن‌ها افزوده شد. تمامی سپاه را زیر چادر نگاه می‌داشتند، هرچند زمستان چنان سرد بود که زمین پوشیده از یخ بود و بدون کندن زمین جایی برای چادرها پیدا

نمی‌شد. بسیاری از افراد اعضای بدنشان از شدت سرما یخ زده بود و بعضی هنگام نگهبانی مردند. سربازی مشاهده شد که هنگامی که مشغول حمل یک دسته چوب بود دستانش دچار قانقاریا شد به طوری که دستانش به بار او چسبید و از بازوهایش آویزان شد و در این زمان دستانش فقط عضوهایی بدون کارایی بودند. سردار، با لباس کم و سرِ باز دائماً همراه با افرادش ضمن کارهایشان، در حرکت بود؛ او شجاعان را تحسین می‌کرد و ناتوانان را تسلی می‌داد و یک نمونهٔ خوب برای همه بود. و سپس از آنجا که به سبب سختی آب و هوا و سختی خدمت و فرار از خدمت، تعداد سربازان بسیار کاهش یافت، او با سخت‌گیری در ایجاد نظم، در صدد جبران برآمد. همانند سایر سپاه‌ها، خلاف نخست یا دوم بخشیده نمی‌شد، اما سربازی که دائماً پرچم‌های خود را رها می‌کرد، همواره با جان خود تاوان این کار را می‌داد. به تجربه نشان داده شد که این امر تمهیدی سودمند و بهتر از رحم بود؛ زیرا در آن اردوگاه کمتر از اردوگاه‌هایی که در آن‌ها ملایمت معمول بود، فرار از خدمت وجود داشت.

بند ۳٦ ـ در این ضمن کوربولو لشکرهایش را داخل اردوگاه نگاه داشت تا هنگامی که هوای بهاری کاملاً برقرار شد و او با مستقر ساختن پیاده‌نظام کمکی خود در نقاط مناسب، به آن‌ها فرمان داد که

پیکار را آغاز نکنند. او فرماندهی این مواضع دفاعی را به پاکیوس اورفیتوس Paccius Orfitus محول کرد که دارای منصب یک فرمانده نخست‌رتبهٔ صد سرباز بود. هرچند این افسر گزارش داده بود که بربرها بدون فرمانده‌اند و این‌که فرصتی برای پیروزی پیش آمده است، به او فرمان داده شد که در سنگرهایش بماند و منتظر نیرویی قدرتمندتر باشد. ولی او از فرمان سرپیچی کرد و با رسیدن چند گردان سواره‌نظام از نزدیک‌ترین قلعه‌ها، که بنا به تجربهٔ خود اصرار به جنگیدن داشتند، او با دشمن به پیکار برخاست و شکست خورد. افرادی که می‌بایست از او پشتیبانی کنند، وحشت‌زده از این مصیبت، با فراری شتاب‌زده به اردوگاه‌های مربوط به خود بازگشتند. کوربولو این ماجرا را با آزردگی شنید؛ او پاکیوس، افسران و سربازان را با برافروختگی سرزنش کرد و به آن‌ها فرمان داد تا بیرون از چادرها اتراق کنند. در آنجا آن‌ها با خواری ماندند و فقط با مداخلهٔ کل سپاه خلاص شدند.

بند ۳۷ ـ در این ضمن تیرداد که علاوه بر تابعان خود، کمک قدرتمندانهٔ برادرش ولاش را در اختیار داشت، نه با حملات مخفیانه همچون قبل، بلکه با جنگ آشکار، دست با تاراج ارمنستان زد و همهٔ کسانی را که تصور می‌کرد وفادار به روم هستند غارت نمود، و در حالی که از جنگ با هر نیرویی که به مقابل او آورده می‌شد پرهیز

می‌کرد به این ترتیب به این‌سو و آن‌سو فرار می‌کرد، هراس را، بسیار گسترده‌تر از کاربرد سلاح‌ها، به وسیلهٔ شایعه، منتشر نمود. بنابراین، کوربولو درمانده از تلاش‌های طولانی‌مدت خود برای به راه انداختن یک پیکار و به‌ناچار، همانند دشمن، برای بردن عملیات جنگی به همه جا، سپاهش را تقسیم کرد، به طوری که سرداران و افسرانش می‌توانستند به طور همزمان به چند نقطه حمله کنند. او در همان زمان به شاه آنتیوخوس فرمان داد تا با شتاب به سمت ایالات واقع در ناحیهٔ سرحدی خود برود، زیرا فرسمن پس از کشتن پسرش رادامیست به عنوان یک خائن برای اثبات وفاداریش به ما، دشمنی دیرینه‌اش با ارامنه را با شدتی بیش از همیشه داشت دنبال می‌کرد. آنگاه برای نخستین بار ما دوستی موسخ‌ها را به دست آوردیم که با برتری نسبت به سایر اقوام به روم پیوستند و مناطق دورافتادهٔ ارمنستان را تصرف کردند. به این ترتیب نقشه‌های طرح‌ریزی‌شدهٔ تیرداد کاملاً نقش بر آب شد و او سفیرانی از سوی خود و از سوی پارتیان فرستاد تا بپرسد که چرا هنگامی که گروگان‌ها اخیراً داده شده و یک دوستی از سر گرفته شده بود که می‌توانست راهی برای اقدامات بیشتر در جهت حسن نیت باز کند، او این‌گونه از ارمنستان، مایملک کهن خود، رانده شد. او گفت که «تاکنون ولاش تکانی به خود نداده بود، فقط به این

علت که آن‌ها مذاکره را به خشونت ترجیح می‌دادند با وجود این اگر جنگ ادامه می‌یافت، اشکانیان فاقد شجاعت و بخت خوش نبودند که با این امر قبلاً بیش از یک بار به سبب مصیبت برای روم ثابت شده بود.» کوربولو در پاسخ، هنگامی‌که مطمئن بود که ولاش به سبب شورش گرگان از تحرک باز مانده بود، به تیرداد توصیه کرد که درخواستی خطاب به امپراتور ارسال کند و به او اطمینان دهد که وی با کشیدن از چشمداشتی در آیندهٔ دور برای یک چشمداشت معتبرِ در دسترس خود می‌تواند به نحوی با ثبات و بدون خونریزی سلطنت کند.

بند ۳۸ـ از آنجا که هیچ پیشرفتی به سمت یک توافق صلح نهایی صورت نگرفت، سرانجام تصمیم گرفته شد که زمان و مکانی برای یک گفتگو میان رهبران تعیین شود. تیرداد گفت که «هزار سرباز سوار همراهان او خواهند بود؛ او تعیین نکرد که چه نیرویی از هر نوع می‌بایست با کوربولو باشند، به این شرط که به طریق صلح‌آمیز، بدون زره سینه و کلاهخود بیایند.» هر کسی، حتی بدون در نظر گرفتن سرداری پیرو محتاط، این سخن را ناشی از حیله‌گری بربرها به شمار می‌آورد که تعداد محدودی را برای یک طرف و تعداد بیشتری را برای طرف دیگر تعیین کرد که آشکارا با نیتی خائنانه بود؛ زیرا

هنگامی‌که آن‌ها بی‌دفاع در برابر یک سواره‌نظام تعلیم‌دیده در تیراندازی قرار می‌گرفتند، تعداد افراد بی‌فایده بود. با وجود این، کوربولو وانمود کرد که این نیت را نفهمید و پاسخ داد که بهتر است که آن‌ها در حضور همهٔ افراد سپاه‌ها دربارهٔ اموری که مستلزم بررسی مصلحت مشترک آن‌هاست به بحث بپردازند، و مکانی را انتخاب کرد که بخشی از آنجا شامل تپه‌هایی با شیب ملایم و برای صفوف پیاده‌نظام مناسب بود و بخشی شامل دشتی گسترده بود که سواره‌نظام می‌توانست در آنجا تحرک داشته باشد. در روز مقرر، او که اول رسید پیاده‌نظام متحد خود را همراه با نیروهای کمکی شاه در جناحین مستقر ساخت و شش لشکر را در مرکز قرار داد که سه هزار نفر از لشکر سوم را همراه با یک نشان عقاب بدین منظور که همانند لشکری واحد به نظر برسد، شب‌هنگام از اردوگاهی دیگر آورده بود. تیرداد هنگام غروب در فاصله‌ای خود را نمایان ساخت که از آنجا بیش از آن‌که بتوان سخنش را شنید می‌شد او را دید. و به این ترتیب سردار رومی بدون هیچ مذاکره به سربازانش فرمان داد تا به سمت اردوگاه‌های مربوط به خود عقب بنشینند.

بند ۳۹ـ شاه که یا نسبت به حیله‌ای به سبب این تحرکات همزمان در جهات مختلف مشکوک بود یا قصد داشت راه آذوقهٔ ما را که

داشت از دریای پونتوس و شهر طرابوزان می‌رسید ببندد، با شتاب عقب‌نشینی کرد. با وجود این، او نتوانست هیچ حمله‌ای به آذوقه‌ها انجام دهد، زیرا آن‌ها از میان کوه‌هایی تحت اشغال نیروهای ما آورده می‌شدند.

چون جنگ ممکن نبود بی‌حاصل به درازا بکشد و نیز ارامنه را مجبور می‌کرد تا از مایملک خود دفاع کنند، کوربولو آماده شد تا قلعه‌های آن‌ها را ویران کند و خود حمله به مستحکم‌ترین آن‌ها در آن ایالت به نام وولاندوم Volandum را به عهده گرفت. او حمله به قلعه‌های ضعیف‌تر را به کورنلیوس فلاکوس Cornelius Flaccus معاون خود و اینستیوس کاپیتو Insteius Capito مدیر اردوگاه خود محول کرد. او سپس استحکامات را بررسی کرد و هر چیز مناسب برای حمله به آن‌ها را تدارک دید و سربازانش را ترغیب نمود تا میهن او را از این دشمن بی‌خانمان که نه در تدارک صلح بود و نه در تدارک جنگ بلکه به خیانت و بزدلی خود با فرار اعتراف نمود، خالی کنند و به این ترتیب افتخار و غنائم را به تساوی به دست آورند. سپس او سپاهش را در چهار بخش آرایش داد و یک بخش را در صف متراکم به صورت سربازانی با چتر سپرهای خود در بالای سرشان به نزدیک بارو هدایت کرد تا زیر آن را خالی کنند، در حالی که به سایرین فرمان داده شد تا

نردبان‌هایی را برای بالا رفتن بر دیوارها بگذارند و عدهٔ بسیار بیشتری می‌بایست مشعل‌ها و نیزه‌ها را از اسباب‌ها پرتاب کنند. فلاخن‌داران و آتش‌اندازان دارای موضعی تعیین‌شده برای آن‌ها بودند که از آنجا پرانه‌های خود را از فاصله‌ای پرتاب کنند، به طوری که با آشوب یکسان در همه جا، ممکن نبود هیچ حمایتی از هیچ نقطه‌ای به آن محل تحت فشار رسانده شود. تلاش‌های سپاه چنان سریع بود که در بخش سوم یک روز حصارها از مدافعانشان خالی شدند، موانع دروازه‌ها فرو ریختند، از استحکامات بالا رفته آن‌ها را تسخیر کردند، و همهٔ ساکنان بزرگسالان قتل‌عام شدند، بدون از دست دادن یک سرباز و فقط با تعداد بسیار کمی زخمی. جمعیت غیرنظامی را به صورت مزایده فروختند؛ بقیهٔ غنائم به دست فاتحان افتاد.

معاون و مدیر اردوگاه کوربولو با پیروزی مشابهی روبه‌رو شدند؛ سه قلعه ظرف یک روز به تصرف آن‌ها درآمد، و بقیه، برخی از روی ترس و بقیه با رضایت ساکنان تسلیم شدند. این پیروزی‌ها به آن‌ها برای حمله به پایتخت کشور، یعنی آرتاکساتا، پشتگرمی بخشید. با وجود این، لشکرها از نزدیک‌ترین راه پیشروی نکردند، زیرا چنانچه آن‌ها از رود ارس که به وسیلهٔ یک پل به حصارهای شهر متصل بود عبور می‌کردند، در فاصلهٔ برد یک تیر قرار می‌گرفتند. آن‌ها کمی دور

در جایی که رود عریض و کم‌عمق بود از رود عبور کردند.

بند ٤٠ ـ در این اثنا تیرداد که به علت ممانعت نکردن از محاصره، کاملاً بی‌قدرت به نظر می‌رسید، شرمسار بود، و نگران بود که با تلاش برای توقف آن خود و سواره‌نظامش را گرفتار وضعی دشوار سازد، سرانجام تصمیم گرفت که نیروهایش را نمایان سازد و یا در نخستین فرصت دست به نبرد بزند و یا با فراری ظاهری زمینه را برای یک نقشه آماده سازد. او به ناگهان به ستون‌های رومی حمله‌ور شد. با وجود این، سردار ما که سپاهش را برای جنگیدن و نیز برای راه‌پیمایی آرایش داده بود، غافلگیر نشد. در جناح‌های راست و چپ لشکرهای سوم و ششم و در مرکز افراد برگزیده‌ای از لشکر دهم حرکت می‌کردند؛ بار و بنه در داخل صفوف در امان بود و پشت سر را هزار محافظت می‌کردند که به آن‌ها فرمان داده شده بود که در برابر هرگونه حملهٔ نزدیک دشمن پایداری کنند اما دشمن را در صورت عقب‌نشینی تعقیب نکنند. در جناح‌ها کمان‌داران پیاده و بقیهٔ سواره‌نظام با صف طویل‌تری در جناح چپ در امتداد دامنهٔ چند تپه قرار داشتند، به طوری که اگر دشمن به مرکز رخنه می‌کرد، هم در جلو و هم در جناح با او رویارویی می‌گردیدند. تیرداد که به صورت زد و خورد و بدون پرتاب تیر با ما روبه‌رو شد و تهدید به حمله کرد، در این زمان با مشاهدهٔ باز

بودن آرایش ما و تبدیل آن به بخش‌های جداگانه از قرار معلوم ترسید. تیرداد پی برد که هیچ شکافی در صفوف ما از روی شتابزدگی وجود نداشت و این‌که فقط یک افسر سواره‌نظام جسورانه بیش از حد پیشروی کرد و این‌که فقط یک افسر سواره‌نظام جسورانه بیش از حد پیشروی کرد و این‌که او هنگامی که با اصابت تیرها به زیر افتاد به بقیه هشدار داد و تأکید کرد که اطاعت کنند. پس تیرداد با نزدیک شدن تاریکی عقب‌نشینی کرد.

بند ٤١ ـ آنگاه کوربولو در آن نقطه اردوگاه بر پا کرد و در نظر گرفت که باید لشکرهایش را بدون بار و بنهٔ آن‌ها به سمت آرتاکساتا به پیش ببرد و آن شهر را که تصور می‌کرد که تیرداد مجدداً بر آن دست یافته است، محاصره کند هنگامی که دیده‌وران او گزارش دادند که شاه یک راه‌پیمایی طولانی را در پیش گرفته است که مورد تردید است که آیا مقصد آن ماد یا ارّان است، او منتظر روشنایی روز شد و سپس سربازان سبک اسلحه خود را پیش فرستاد که در این اثنا می‌بایست پیرامون حصارها حرکت کنند و از فاصله‌ای حمله را آغاز کنند. با وجود این، ساکنان به رضایت خود دروازه‌ها را گشودند و خود و اموالشان را تسلیم رومی‌ها نمودند. این کار جان آن‌ها را نجات داد؛ شهر را به آتش کشیدند، ویران نمودند و با خاک یکسان کردند

به طوری که به علت طول حصارها حفظ آنجا بدون پادگانی قدرتمند امکان‌پذیر نبود و ما نیروی کافی نداشتیم تا میان محافظت کافی از آنجا و ادامه دادن جنگ تقسیم شوند. اگر مجدداً آن مکان را بدون آسیب و بدون محافظت ترک می‌کردند، هیچ امتیاز یا افتخاری از تسخیر آنجا به دست نمی‌آمد. آنگاه همچنین رویداد شگفت‌انگیزی پیش آمد که تقریباً تعبیری الهی بود.

در حالی که تمامی محوطهٔ بیرون شهر تا ساختمان‌های آن با آفتاب روشن بود، محوطهٔ داخل حصارها به ناگهان از ابری سیاه با رگه‌هایی از نورهای آذرخش پوشانده شد و به این ترتیب تصور گردید که شهر تسلیم ویرانی شد چنان‌که گویی آسمان بر شهر خشم گرفت ....

کتاب چهاردهم

....

بند ۲۳ـ در این اثنا کوربولو که آرتاکساتا را ویران کرده بود، به فکر افتاد که با تصرف تیگرانوکرتا از هراس اخیر بهره‌برداری کند و یا با ویران کردن آن به وحشت دشمن بیفزاید و یا با گذشت کردن نسبت به آنجا شهرتی به جهت شفقت به دست آورد. او سپاهش را به طرف آنجا حرکت داد و هیچ نشانه‌ای از خصومت بروز نداد که مبادا امید اهالی را به طور کامل قطع کند، اما همچنان هشیاری خود را کم نکرد، زیرا از خلق و خوی ملون مردم اطلاع داشت که هنگامی که فرصت پیدا کنند، خیانت می‌ورزند و هنگام مواجهه با خطر کم جنب و جوشند. بربرها از تمایلات فردی‌شان پیروی می‌کنند، چه با التماس به سمت او بیایند و چه روستاهایشان را ترک کنند و در بیابان‌هایشان پراکنده شوند. عده‌ای وجود داشتند که خود را با تمامی ارزشمندترین چیزهایی که در اختیار داشتند در غارها پنهان می‌کردند. از این رو

سردار رومی به طرق گوناگون با آن‌ها رفتار کرد؛ او نسبت به نیازمندان مهربان و در تعقیب فراریان چابک بود و نسبت به کسانی که در مخفیگاه‌ها پنهان می‌شدند بی‌رحم بود به طوری که پس از مسدود کردن ورودی‌ها و خروجی‌ها با خار و خاشاک و بوته‌ها آنان را به آتش می‌کشید. او هنگامی که در امتداد سرحد ماردها پیش می‌رفت، پی در پی مورد حملهٔ آن قبیله قرار گرفت. آن‌ها برای جنگ چریکی تعلیم یافته بودند و به وسیلهٔ کوه‌ها در برابر یک مهاجم به دفاع می‌پرداختند. کوربولو ایبریایی‌ها را بر سر آنان ریخت، سرزمین آن‌ها را ویران ساخت و جسارت دشمن را به بهای خون بیگانگان کیفر داد.

بند ۲۴ ـ هم کوربولو و هم سپاهش، هرچند تلفاتی در نبرد ندادند، به سببِ آذوقه کم و دشواری‌ها داشتند از رمق می‌افتادند و مجبور شدند فقط با گوشت گاو رفع گرسنگی کنند. به این مشکلات، کمبود آب، تابستانی داغ و راه‌پیمایی‌های طولانی افزوده شده بود، که همهٔ این رنج‌ها فقط به سبب تحمل بردبارانهٔ سردار تخفیف می‌یافت. او در حقیقت بارهایی همسان با بارهای سرباز عادی یا حتی بیشتر را حمل می‌کرد. بعد آن‌ها به زمین‌های زیر کشت رسیدند و غلات را درو کردند، و از دو قلعه‌ای که ارامنه برای پناه گرفتن به آن‌ها گریخته بودند، یکی را با حمله تصرف کردند؛ قلعهٔ دیگر با محاصره به اطاعت

درآمد. پس از آن، سردار از سرزمین تاوراونیت‌ها عبور کرد که در آنجا از خطری پیش‌بینی‌نشده جان سالم به در برد. نزدیک چادر او، بربری را که رتبهٔ پایینی نداشت با خنجری غافلگیر کردند و او زیر شکنجه کل شیوهٔ توطئه و اسباب‌چینی آن به دست خودش و همدستانش را فاش کرد. مردانی که تحت یک نمایش دوستی به طرح‌ریزی توطئه پرداخته بودند، محکوم و مجازات شدند.

مدت کوتاهی پس از آن سفیران کوربولو که او آن‌ها را به تیگرانوکرتا فرستاده بود، گزارش دادند که حصارهای شهر گشوده‌اند و اهالی منتظر فرمان‌ها هستند. آن‌ها همچنین هدیه‌ای به نشانهٔ دوستی به او دادند که تاجی زرین بود و او با زبانی ستایش‌آمیز تشکر کرد. هیچ اقدامی برای تحقیر شهر انجام نشد و شهر بی‌آسیب باقی ماند و می‌توانست به ابراز اطاعتی مشتاقانه‌تر ادامه دهد.

بند ۲۵ ـ با وجود این، ارگ که به دست گروه بی‌باکی از جوانان بسته شده بود، بدون جنگ به تصرف درنیامد. آن‌ها حتی جرئت ورزیده در زیر حصارها به پیکار پرداختند اما در داخل استحکاماتشان به عقب رانده شدند و سرانجام فقط در برابر محاصره از سوی ما و در برابر شمشیرهای مهاجمان خشمگین تسلیم شدند. پیروزی آسان‌تر بود، زیرا توجه پارتیان به سبب جنگی با گرگانی‌ها منحرف شده بود.

گرگانی‌ها سفیرانی به نزد امپراتور روم فرستاده درخواست اتحاد نمودند و به این حقیقت اشاره کردند که آن‌ها به عنوان یک وثیقهٔ دوستی، در حال جلوگیری از تحرک ولاش هستند. هنگامی‌که سفیران در راه رفتن به وطن خود بودند، کوربولو برای محافظت آن‌ها از این‌که پس از عبور آن‌ها از رود فرات، پیش‌قراولان دشمن جلوی آن‌ها را نگیرند، محافظانی برای آن‌ها گمارد و آن‌ها را به سواحل دریای سرخ رساند که آن‌ها از آنجا با حرکت کردن دور از قلمرو ایران اشکانی به متصرفات بومی خود بازگشتند.

بند ۲٦ ـ هنگامی‌که تیرداد در حال ورود به مرز ارمنستان از طریق ماد بود، کوربولو نیز ورولانوس سردار زیردست خود را همراه با نیروهای کمکی اعزام کرد در حالی که خودش همراه با لشکرها با راه‌پیمایی‌های اضطراری به دنبال او حرکت کرد و تیرداد را وادار ساخت که تا مسافتی عقب‌نشینی کند و از فکر جنگ دست بردارد. او با آتش و شمشیر به همهٔ کسانی که پی‌برده بود که بر ضد ما هستند حمله‌ور شد و هنگامی‌که تیگران که او را نرو برای به عهده گرفتن سلطنت ارمنستان برگزیده بود وارد شد، کوربولو تصرف ارمنستان را آغاز نمود. تیگران هرچند یک نجیب‌زادهٔ کاپادوکیایی و نوهٔ شاه آرخلائوس Archelaus بود، با این همه به علت این‌که به مدتی طولانی

گروگانی در روم بود، به فرمانبرداریِ برده‌وار درغلتیده بود. به طور یکپارچه از او استقبال نشد، زیرا عده‌ای هنوز به اشکانیان دلبستگی داشتند. با وجود این، اکثراً با نفرت خود از تکبر پارتیان، شاهی را که روم به آن‌ها می‌داد ترجیح می‌دادند. همچنین نیرویی متشکل از هزار سرباز لشکری، سه گروهان متحدان و دو گردان سواره‌نظام از او پشتیبانی می‌کردند تا او بتواند از قلمروِ پادشاهیِ جدید خود آسان‌تر محافظت کند. بخش‌های ارمنستان به ترتیب همجواری‌شان تحت سلطهٔ فرسمن، پولمو Polemo، آریستوبولوس و آنتیوخوس قرار داشتند. کوربولو به سوریه عقب نشست. این ایالت که با مرگ حاکم آن اومیدیوس بدون حاکم شده بود، به او واگذار گردید.

....

کتاب پانزدهم

....

بند ۱ـ در این اثنا ولاش شاه اشکانی هنگامی که از پیروزی‌های کوربولو و از این‌که تیگران شاهزادهٔ بیگانه به فرمانروایی ارمنستان نشانده شده بود، اطلاع یافت، هرچند بسیار مشتاق بود که در همان زمان انتقام اهانت به ابهت اشکانیان به واسطهٔ اخراج برادرش تیرداد را بگیرد، از سوی دیگر، هنگامی که عظمت روم را به خاطر آورد و برای پیمانی تا آن زمان نقض‌نشده احساس احترام کرد، غرق در افکاری متفاوت شد. او که در این زمان به سبب شورش گرگانی‌ها که قبیله‌ای قدرتمند بودند و به سبب چند جنگ ناشی از این شورش دست و پایش بسته شده بود، طبیعتاً مردد بود. هنگامی که او دچار بی‌تصمیمی بود، به ناگهان اخبار تازه و دیگری از ننگ، او را به اقدام برانگیخت. تیگران ارمنستان را ترک کرد و به آدیابن‌ها که قومی در مرز ارمنستان بودند که قومی در مرز ارمنستان بودند، به طور گسترده و پیاپی حمله

برد. مردان ارشد قبایل خشمگین بودند که اینچنین دچار تحقیر شده بودند که قربانیان حملاتی بودند که در حقیقت نه از سوی سرداری رومی بلکه از سوی گروگانی جسور انجام می‌شد که طی سال‌های زیادی جزو بردگان به شمار رفته بود. خشم آن‌ها را مونو باز شعله‌ور ساخت که بر آدیابن‌ها فرمانروایی می‌کرد و همواره در پی آن بود که باید جویای چه حمایتی و از چه ناحیه‌ای باشد. او گفت که «قبلاً ارمنستان تسلیم شده است و نواحی مرزی آن از دست ما در آورده شده‌اند و تا زمانی که پارتیان به ما کمک نکنند، پی خواهیم برد که اطاعت از روم برای کسانی که تسلیم می‌شوند نسبت به کسانی که مغلوب می‌شوند، کم‌اهمیت‌تر است.» تیرداد نیز،چنان‌که از قلمرو پادشاهی‌اش تبعید شده بود، با سکوت یا شکایت‌های بسیار ملایم، تأثیر عمیق‌تری گذاشت. او تأکید کرد که «آن امپراتوری‌های بزرگ به سبب بی‌تحرکی ناشی از ضعف، یکدیگر را تحمل می‌کنند؛ باید پیکار مردان شجاع با سلاح‌ها روی دهد؛ حق با کسانی است که در اوج قدرتند. و هرچند حفظ کردن خود برای خاندانی مستقل افتخار است، افتخار یک شاه در جنگیدن برای مایملک دیگران است.»

بند ۲ ـ ولاش که به سبب این ملاحظات تغییر رویه داده بود، شورایی را فراخواند، تیرداد را در کنار خود جای داد، و به نحو ذیل

شروع به صحبت کرد:

«این مرد در برابر شما، که از همان پدر من به دنیا آمده است، به موجب سن، از والاترین عنوان در میان همه، به نفع من چشم‌پوشی نمود، و از سوی من به مالکیت ارمنستان منصوب شد، که رتبهٔ سوم قدرت است. در مورد ماد، پاکُر، از پیش مالک آنجاست. و من پیش خود اندیشیدم که خاندان و خانهٔ خود را به منظور محافظت در برابر دشمنی‌ها و رقابت‌های قدیمی برادران چنان‌که باید و شاید سامان داده بودم. رومی‌ها مانع من شدند و هرچند آن‌ها هرگز پیروزی‌ای برای خودشان به دست نیاوردند، صلح میان ما را بر هم زدند و اکنون مجدداً در حال نقض صلح برای نابودی خود هستند. تلاش نخواهم کرد که یک چیز را انکار کنم. بیشتر به سبب رفتار منصفانه تا خونریزی و داشتن هدفی پسندیده تا سلاح‌ها بود که آرزوها کرده بودم که آنچه را نیاکان من به دست آورده بودند حفظ کنم. اگر به سبب بی‌تصمیمی خطا کرده باشم، شجاعت من این خطا را اصلاح خواهد کرد. یقیناً قدرت و شهرت شما در اوج خود است و شما به علاوه آوازهٔ فرمانبرداری را دارید که بزرگ‌ترین فناپذیران نباید آن را تحقیر کند و خدایان آن را بسیار محترم می‌شمارند.»

او هنگامی که سخن می‌گفت، تاجی بر سر تیرداد گذاشت و به

نجیب‌زاده‌ای به نام مونسس Moneses واحد بسیار کارآمدی از سواره‌نظام را که محافظان مرسوم شاه بودند واگذار کرد و همچنین چند نیروی کمکی از آدیابن‌ها را به او سپرد و فرمان‌هایی داد مبنی بر این که تیگران باید از ارمنستان بیرون رانده می‌شد. او خود، دشمنی‌اش با گرگانی‌ها را کنار گذاشت و نیروی ملی خود را با تمامی قدرت جنگی آن به منظور تهدید ایالات رومی گرد آورد.

بند ۳ ـ هنگامی که کوربولو از همهٔ این خبرها از طریق پیک‌ها اطلاع یافت، توانست اطمینان یابد. او دو لشکر را تحت فرمان ورولانوس سوروس Verulanus Severus و وتیوس بولانوس Vettius Bolanus به پشتیبانی تیگران اعزام کرد، همراه با فرمان‌هایی مبنی بر این که همهٔ اقدامات نظامی خود را بیشتر با تأنی انجام دهند تا با سرعت، زیرا او بیشتر ترجیح می‌داد اوضاع را حفظ کند تا جنگ به راه بیندازد. و در حقیقت او نامه‌ای به امپراتور نوشته بود مبنی بر این که یک سردار به طور خاص برای دفاع از ارمنستان مورد نیاز بود و این که سوریه، چنان‌که از سوی ولاش تهدید می‌شد، در مخاطرهٔ همچنان قریب‌الوقوع‌تری قرار داشت. در این اثنا او لشکرهای باقی‌ماندهٔ خود را در کرانهٔ رود فرات مستقر کرد، نیرویی با شتاب گردآوری شده از اهالی ایالات را مسلح ساخت و با سربازان راه‌های دسترسی دشمن را

اشغال کرد. و از آنجا که آن کشور کمبود آب داشت، قلعه‌هایی برای محافظت از چاه‌ها برقرار و برخی رودها را با کپه‌های شن از نظر پنهان کرد.

بند ٤ ـ هنگامی که کوربولو به این ترتیب در حال آماده شدن برای دفاع از سوریه بود، مونسس نیروهایش را به سرعت پیش راند تا از شایعهٔ پیشروی خود سبقت بگیرد اما تیگران را اصلاً بی‌اطلاع یا ناآماده در برابر تحرک خود نیافت. او در حقیقت تیگرانوکرتا را تصرف کرده بود که شهری بود مستحکم به جهت کثرت مدافعانش و گستردگی استحکاماتش. به علاوه، رود نیکفوریوس Nicephorius که عرض آن زیاد بود، بخشی از حصارهای آن را احاطه کرده بود و در جایی که از محافظت رود مطمئن نبودند، خندقی کشیده شده بود. همچنین عده‌ای سرباز و آذوقه‌ای از پیش فراهم‌شده وجود داشت. چند مرد با اشتیاق زیاد برای حمل این آذوقه شتافته بودند و هنگامی که به سبب حمله‌ای ناگهانی از سوی دشمن غافلگیر شدند، همقطاران خود را بیشتر با خشم تا با ترس برانگیخته بودند. ولی فرمانده پارتی که جرئت نبرد نزدیک را نداشت، نیاز به محاصره‌ای موفقیت‌آمیز داشت. رگبارهای اندکِ تیرهای او مردان داخل حصارها را نترساند و فقط او را دلسرد کرد. آدیابنی‌ها هنگامی که شروع کردند به جلو بردن

نردبان‌های خود برای بالا رفتن و اسباب‌های خود، به آسانی عقب رانده شدند و سپس با یک حملهٔ ناگهانیِ مردان ما از پای درآمدند.

بند ۵ ـ با این وصف، کوربولو با وجود پیروزی‌هایش در نظر گرفت که باید از بخت خوش خود با ملایمت استفاده کند و پیام اعتراضی در برابر تعدی صورت‌گرفته بر یک ایالت رومی و محاصرهٔ یک شاه متحد و دوست و گروگان‌های رومی برای ولاش فرستاد. «او بهتر بود که دست از محاصره برمی‌داشت، یا او، یعنی کوربولو، نیز در قلمروِ او، چنان‌که در ناحیه‌ای مربوط به دشمن، اردو می‌زد.» کاسپریوس Casperius یک فرمانده صد سرباز که برای این مأموریت انتخاب شده بود، گفتگویی با شاه در شهر نصیبین داشت که شهری در فاصلهٔ سی و پنج مایلی تیگرانوکرتا بود، و با روحیه‌ای توأم با شجاعت پیام خود را اعلام کرد. ولاش اعتقادی قدیمی و عمیق داشت که وی باید از نیروهای روم دوری بجوید. و زمان حاضر آسان بر او سپری نمی‌شد. محاصره توأم با ناکامی بود؛ تیگران با سربازان و آذوقه‌اش در امان بود. افرادی که حمله به محل را به عهده گرفته بودند، منهزم شده بودند؛ لشکرهایی به ارمنستان اعزام شده بودند و لشکرهای دیگری آماده بودند تا از سوی سوریه برای حمله بشتابند، در حالی که سواره‌نظام او به سبب کمبود غذا زمین‌گیر شده بود.

انبوهی از ملخ‌ها به ناگهان پدیدار شدند و هر گیاه و هر برگ را بلعیدند. و به این ترتیب ولاش با پنهان کردن ترس خود و نشان دادن حالتی صلح‌جویانه‌تر، پاسخ داد که وی برای مالکیت بر ارمنستان و انعقاد یک پیمان صلح پایدار سفیرانی به نزد امپراتور خواهد فرستاد. او به مونسس فرمان داد تا تیگرانوکرتا را رها کند و در این هنگام خودش عقب‌نشینی کرد.

بند ٦ ـ عدهٔ زیادی دربارهٔ این پیروزی‌ها بسیار سخن می‌گویند، چنان‌که این پیروزی‌ها را در نتیجهٔ ترس شاه و تهدیدهای کوربولو و به عنوان پیروزی‌های شکوهمند ذکر می‌کنند. سایرین این پیروزی‌ها را به عنوان تفاهمی نهانی توضیح می‌دهند که با قطع جنگ در هر دو سمت و خروج بلاش، تیگران نیز می‌بایست از ارمنستان دست بکشد. پرسیده می‌شود «که چرا سپاه روم از تیگرانوکراتا عقب برده شده بود؟ چرا آن‌ها آنچه را با جنگ از آن دفاع کرده بودند، با صلح رها کردند؟ آیا برای آن‌ها گذراندن زمستان در مرز کاپادوکیا در کلبه‌هایی که با شتاب ساخته‌شده بهتر از گذراندن این فصل در پایتخت یک قلمروِ پادشاهی اخیراً باز پس گرفته‌شده بود؟» به طور خلاصه، یک بلاتکلیفی نیروها وجود داشت به این منظور که ولاش با دشمن دیگری غیر از کوربولو بجنگد و کوربولو افتخاری را که طی آن‌همه سال به دست

آورده بود بیشتر به مخاطره نیندازد. زیرا چنان‌که نقل کرده‌ام، کوربولو در جستجوی سرداری منحصراً برای دفاع از ارمنستان بود، و شنیده شد که کائسنیوس پائتوس Caesennius Paetus در راه آمدن بود. و در حقیقت او در این زمان رسیده بود و سپاه به این ترتیب تقسیم شد؛ لشکرهای چهارم و دوازدهم همراه با لشکر پنجم که اخیراً در موئسیا Moesia گردآوری شده بودند و نیروهای کمکی از پونتوس، گالاتیا Galatia و کاپادوکیا تحت فرمان پائتوس بودند، در حالی که لشکرهای سوم، ششم و دهم و کهنه سربازان سوریه با کوربولو باقی ماندند. همهٔ بقیه می‌بایست بنا به شرایط سهم هر دو باشند یا میان آن‌ها تقسیم شوند. ولی از آنجا که کوربولو نمی‌توانست یک رقیب را تحمل کند، پائتوس هم، که به سبب رتبهٔ دوم پس از او به قدر کافی افتخار کسب کرده بود، ثمرات جنگ را کوچک شمرد و مکرراً گفت که هیچ خونریزی یا غنیمتی وجود نداشته است، که محاصره‌های شهرها فقط اسماً محاصره بوده‌اند، و این‌که او به زودی به جای سایهٔ خالی یک شاه، خراج و قوانین و حکومت رومی را بر مغلوبان تحمیل خواهد کرد.

بند ۷ ـ در حدود همان زمان، چنان‌که نقل کرده‌ام سفیران ولاش که او به نزد امپراتور فرستاده بود، بدون موفقیت بازگشتند و پارتیان

اقدام به جنگ علنی کردند. پائتوس از مبارزه‌طلبی سر باز نزد، بلکه با دو لشکر، یعنی لشکرهای چهارم و دوازدهم، که نخستینِ آن‌ها در آن هنگام تحت فرمان فونیسولانوس وتونیانوس Funisulunus Vettonianus و دومی تحت فرمان کالاویوس سابینوس Calavius Sabinus بود، با یک نشانهٔ شوم وارد ارمنستان شد. هنگام عبور از رود فرات که به وسیلهٔ یک پل از آن عبور کردند، اسبی که علائم رسمی کنسول را حمل می‌کرد، بدون هیچ علت آشکاری دچار وحشت شد و به سمت عقب فرار کرد. آن‌که یک قربانی نیز بود، کنار برخی از چادرهای زمستانی که داشتند آن‌ها را مستحکم می‌کردند ایستاد و هنگامی‌که کار هنوز نیمه‌تمام بود راه خود را از میان آن‌ها باز کرد و از استحکامات دور شد. سپس مجدداً نیزه‌های سربازان با نور درخشیدند، که پدیده‌ای شگفت‌انگیز بود و مهم‌تر بود به این سبب که دشمن پارتی با سلاح‌های پرتابی می‌جنگید.

بند ۸ ـ با وجود این، پائتوس که از نشانه‌ها مکدر شده بود، پیش از آن‌که هنوز اردوگاه زمستانی‌اش را به طور کامل مستحکم کرده یا ذخیرهٔ غله‌اش را تأمین کرده باشد، چنان‌که اعلام کرد، به منظور بازپس‌گیری تیگرانوکرتا و غارت کردن کشوری که کوربولو دست‌نخورده رها کرده بود، سپاه خود را با شتاب به آن سوی کوه

تاوروس برد. برخی قلعه‌ها نیز به تصرف درآمدند، و اگر فقط او از افتخار خود متواضعانه و از غنائم خود با هوشیاری لذت برده بود، تا حدی افتخار و نیز غنائم به دست آمده بود. در حالی که او با راه‌پیمایی‌های خسته‌کننده مشغول تصرف مناطقی بود که امکان حفظ آن‌ها وجود نداشت، آذوقه‌ای که ذخیره شده بود فاسد شد. و از آنجا که زمستان در این زمان نزدیک بود، سپاهش را عقب برد و چنان‌که گویی جنگ پایان یافته است نامه‌ای پرطمطراق اما خالی از حقایق به امپراتور نوشت.

بند ۹ ـ در این اثنا کوربولو کرانهٔ رود فرات را که هرگز از آن غفلت نکرده بود، با سربازانی در فاصله‌های نزدیک‌تر اشغال کرد. در این هنگام او می‌توانست بدون ممانعت از سوی سواره‌نظام دشمن پلی بر روی رود بکشد. آن سواره‌نظام پیش از این با جلوه‌گری هولناکی دشت‌های هم‌جوار را درنوردیده بود. کوربولو چند کشتی با اندازهٔ قابل ملاحظهٔ در رود به آب انداخت که به وسیلهٔ تیرهای چوبی به هم متصل شده بودند و برج‌هایی از عرشه‌های آن‌ها سر برآورده بود، و با منجنیق‌ها و اسباب‌های نیزه‌انداز بربرها را دور کرد. سنگ‌ها و نیزه‌ها در مسافتی فراتر از برد رگبارهای تیرهای مقابل در سپاه آن‌ها رخنه کرد. پل سپس تکمیل شد و تپه‌های روبه‌روی ما با سواره‌نظام کمکی

ما و سپس با استحکامات لشکرها اشغال شدند با چنان سرعت و چنان نمایشی از قدرت که پارتیان از تدارکات خود برای حمله به سوریه دست کشیدند و همهٔ امیدهایشان را بر ارمنستان متمرکز کردند.

بند ۱۰ ـ پائتوس، غافل از خطر قریب‌الوقوع، لشکر پنجم را در فاصله‌ای نه‌چندان نزدیک در پونتوس نگاه داشته بود؛ بقیه را او با مرخصی‌های نسنجیده ضعیف ساخته بود، تا این‌که شنیده شد که ولاش با یک نیروی قدرتمند مصمم به جنگیدن در حال نزدیک شدن است. پائتوس لشکر دوازدهم را فراخواند و سپس به کمبود نفرات آن نیرو که از آن انتظار اعتبار یک سپاه پرتعداد را داشت، پی برد. با وجود این حتی به این ترتیب با طولانی کردن جنگ، امکان داشت که اردوگاه حفظ و دشمن پارتی سردرگم شود. پائتوس یا به واسطهٔ مشاوران خود و یا به واسطهٔ سایر مشاوران، قاطعانه ایستادگی کرد. هرچند مردان نظامی او را در برابر مصیبت‌های قریب‌الوقوع در محافظت گرفته بودند، باز او که تمایل نداشت که به نظر برسد که نیاز به صلاحدید دیگران دارد، امکان داشت که به سبب نقشه‌ای کاملاً متفاوت و بی‌اهمیت عقب‌نشینی کند. به این ترتیب در این هنگام او اتراقگاه‌های زمستانی‌اش را ترک کرد و بانگ برآورد که نه خندق یا بارو بلکه گروه‌های مردان و سلاح‌ها را برای رویارویی با دشمن به او

داده بودند.

او چنان‌که گویی منظورش درگیر شدن در یک نبرد است، لشکرهایش را بیرون برد. سپس به دنبال از دست دادن یک فرمانده صد سرباز و چند سرباز که آن‌ها را پیشاپیش برای شناسایی موقعیت دشمن فرستاده بود، از ترس بازگشت. و از آنجا که ولاش با شدت زیاد بر تفوق خود پافشاری نکرده بود، پائتوس با اعتماد به نفسی مغرورانه ۳۰۰۰ سوار برگزیده را به منظور جلوگیری از عبور شاه در خط‌الرأس مجاور کوه تاوروس مستقر ساخت. او همچنین عده‌ای سوار پانونیایی را که گل سرسبد سواره‌نظام او بودند، در بخشی از دشت قرار داد. او همسر و پسرش را همراه با یک گروهان برای محافظت از آن‌ها به قلعه‌ای به نام آرساموساتا Arsamosata انتقال داد و به این ترتیب سربازانی را که اگر باهم نگاه داشته می‌شدند می‌توانستند به آسانی مانع زد و خوردهای پراکندهٔ دشمن شوند، متفرق کرد. گفته می‌شود که او توانست به دشواری مجبور به اعتراف به کوربولو شود که دشمن تا چه حد در حال فشار آوردن به او بود. کوربولو شتابی به خرج نداد تا آن حد که هنگامی که خطرها شدت یافت، افتخار نجات افزایش یابد. با وجود این، او به ۱۰۰۰ نفر از هر یک از سه لشکر خود همراه با ۸۰۰ سوار و شماری مساوی از پیاده‌نظام فرمان داد تا در

آمادگی فوری باشند.

بند ۱۱ ـ در این اثنا ولاش هرچند اطلاع یافته بود که راه‌ها به دست پائتوس، در اینجا با پیاده‌نظام و در آنجا با سواره‌نظام مسدود شده بود، نقشهٔ خود را تغییر نداد، بلکه با تهدید یک حمله سواره‌نظام رومی را دور ساخت و سربازان لشکرهای رومی را تار و مار کرد و فقط یک فرمانده صد سرباز از آن‌ها به نام تارکویتیوس کرسکنس Targuitius Crescens جرئت کرد تا از برجی که در آن در حال نگهبانی بود دفاع کند. او بارها به قلب دشمن زد و بربرهایی را که به حصارها نزدیک می‌شدند تار و مار کرد تا این‌که با رگبارهای تیرهای مشتعل از پای درآمد. هر سرباز پیاده‌ای که هنوز زخمی نشده بود به مناطق دوردست فرار کرد و کسانی که معلول شدند به اردوگاه بازگشتند و از شدت وحشتشان، در مورد شجاعت شاه و قدرت جنگی قبایل او و به طور خلاصه همه‌چیز، خطاب به افراد ساده‌لوح و زودباوری که با همان ترس به خود می‌لرزیدند، مبالغه‌گویی کردند. حتی سردار در برابر شکست‌هایش مبارزه‌ای نکرد او در حقیقت از همهٔ وظایف یک سرباز به طور کامل دست کشید و نامه‌ای برای کوربولو فرستاد و از او درخواست کرد تا به سرعت بیاید و پرچم‌ها و نشان‌های عقاب و نامِ هنوز باقی‌مانده برای سپاه بداقبال را نجات دهد؛ او در ضمن گفت که

آن‌ها وفاداری خود را تا پایان عمر حفظ کنند.

بند ۱۲ ـ کوربولو با شجاعت تمام، نصف سپاهش را برای حفظ قلعه‌های ساخته‌شده در کرانهٔ رود فرات در سوریه باقی گذاشت و نزدیک‌ترین راه را که همچنین به لحاظ آذوقه کمبود نداشت در پیش گرفت و از میان کشور کوماگنه Commagene و سپس از میان کاپادوکیا و از آنجا به طرف ارمنستان پیش رفت. غیر از سایر همراهان معمول برای جنگ، تعداد زیادی شتر حامل غله به دنبال سپاه او حرکت می‌کردند تا علاوه بر دشمن، از بی‌غذایی جلوگیری کنند. نخستین فرد از سپاه شکست‌خورده که او با وی روبه‌رو شد پاکیوس، یک فرمانده رتبه‌نخست صد سرباز، بود و سپس به عدهٔ زیادی از سربازان برخورد که هنگامی‌که آن‌ها به صورت‌های مختلف به جهت فرار پوزش خواستند، به آن‌ها توصیه کرد که به طرف پرچم‌های خود بازگردند و خود را به بخشش پائتوس بسپارند. او گفت که «از نظر خودش هیچ گذشتی ندارد به جز برای پیروزمندان.»

او هنگامی‌که سخن می‌گفت به طرف لشکرهای خود رفت، آن‌ها را امیدوار ساخت و احوال گذشتهٔ آن‌ها را به یاد آن‌ها آورد، و به راهِ به سوی افتخار جدید اشاره کرد. «این راه نه به سوی روستاها یا شهرهای ارمنستان بلکه به سوی یک اردوگاه رومی با دو لشکر بود

که پاداشی ارزشمند برای تلاش‌های آن‌ها بود که موظف به آن تلاش‌ها بودند. اگر هر سرباز عادی افتخار خاص یک سلطنت را از جانب امپراتور به یک شهروند نجات‌یافته اعطا می‌کرد، چه افتخار فوق‌العاده و بزرگی می‌بود هنگامی‌که تعداد کسانی که رهایی را به ارمغان می‌آوردند و کسانی که رهایی را به‌دست آوردند مساوی می‌بود.» آن‌ها که به سبب این سخنان و سخنان مشابه با شور و شوقی مشترک تشویق شده بودند و برخی نیز با هیجانی خاص خود به سبب مخاطرات برادران و خویشاوندان خود، شب و روز در راه‌پیمایی بی‌وقفهٔ خود شتاب کردند.

بند ۱۳ ـ ولاش محاصره‌شدگان را با شدت تمام تحت فشار قرار داد و در این هنگام به استحکامات لشکرها و مجدداً به قلعه‌ای که از کسانی که سنشان برای جنگ نامناسب بود حفاظت می‌کرد، حمله برد. او از آنچه رسم پارتیان است نزدیک‌تر رفت و درصدد برآمد تا دشمن را به مبارزه با شتاب زیاد اغوا کند. با وجود این، آن‌ها به زحمت توانستند از چادرهایشان بیرون بروند و فقط از جان خود دفاع کردند و عده‌ای به فرمان سردار و سایرین به سبب بزدلی خود عقب ایستادند؛ به نظر می‌رسید که آن‌ها منتظر کوربولو هستند و می‌بایست آن‌ها را به زور شکست داد. آن‌ها نمونه‌های کاندیوم Candium و نومانتیا

Numantia را پیشِ روی داشتند. «به نظر می‌رسید که نه سامینت‌ها که قومی ایتالیایی بودند و نه کارتاژی‌ها که رقیبان امپراتوری روم بودند به آن اندازه باصلابت نبودند و حتی مردان مسن با همهٔ قدرت و شکوهشان، هرگاه بخت برمی‌گشت به فکر ایمنی افتاده بودند.» سردار هرچند به سبب ناامیدی سپاهش به زانو درآمده بود، ابتدا نامه‌ای به ولاش نوشت، که استدعایی ملتمسانه نبود، بلکه با لحن اعتراض در برابر انجام اقدامات خصمانه به نفع ارامنه‌ای بود که همواره تحت استیلای روم یا تابع شاهی برگزیده از سوی امپراتور بودند. او به وی یادآوری کرد که صلح به طور مساوی به سود هر دو است و برای وی خوب است که فقط به زمان حاضر نگاه نکند. او در حقیقت با تمامی قدرتِ قلمروِ پادشاهی‌اش در برابر دو لشکر پیشروی کرده بود، در حالی که رومی‌ها تمامی بقیهٔ جهان را در دست داشتند که با آن جنگ را ادامه دهند.

بند ۱۴ ـ ولاش پاسخی به این نامه داد که ربط مستقیمی به موضوع نداشت، بلکه فقط این بود که او باید منتظر برادرانش پاکر و تیرداد باشد و این‌که مکان و زمان ملاقات آن‌ها به عنوان فرصتی تعیین شده بود که در آن آن‌ها در مورد ارمنستان تصمیم‌گیری می‌کردند و این‌که آسمان افتخاری فراتر به آن‌ها عطا کرده بود که کاملاً سزاوار

اشکانیان بود، یعنی تعیین سرنوشت لشکرهای رومی. آنگاه پیک‌هایی از سوی پائتوس اعزام شدند و او درخواست گفتگویی با شاه نمود و وی به واساک فرمانده سواره‌نظام فرمان داد تا برود. پس از آن پائتوس بر خاطرات لوکولوس‌ها و پومپیوس‌ها و همهٔ آنچه قیصرها در راه حفظ یا واگذار کردن ارمنستان انجام داده بودند تأکید کرد، در حالی که واساک اظهار کرد که ما فقط سایه‌ای از مالکیت و بخشش را داشتیم اما پارتیان واقعیت قدرت را داشتند. پس از مباحثات بسیار در هر دو طرف، مونو باز شاه آدیابن‌ها در روز بعد فراخوانده شد تا شاهد قرارهایی باشد که آن‌ها گذاشته بودند. توافق شد که لشکرهای رومی از محاصره خلاص شوند، همهٔ سربازان ارمنستان را ترک کنند و قلعه‌ها و آذوقه‌ها به پارتیان تسلیم شوند و هنگامی که همهٔ این کارها انجام شد ولاش می‌بایست اجازهٔ کامل داشته باشد تا سفیرانی به نزد نرو اعزام کند.

بند ۱۵ ـ در این اثنا پائتوس، ظاهراً به این منظور که راه‌پیمایی‌اش را آسان سازد، پلی بر رود آرسانیاس Arsanias که از کنار اردوگاه جریان داشت، کشید. با این وصف، این پارتیان بودند که به این پل به عنوان مدرکی برای پیروزی خود نیاز داشتند؛ زیرا برای استفادهٔ آن‌ها بود، در حالی که افراد ما از راه دیگری رفتند. به علاوه این شایعه منتشر

شد که لشکرهای رومی در زیر یوغ و همراه با سایر بی‌آبروهایی‌های حقارت‌بار از پل عبور داده شده و ارامنه از این رفتارها پیروی کرده بودند. زیرا آن‌ها نه فقط پیش از آن‌که سپاه رومی شروع به عقب‌نشینی کند وارد مسیرهای ما شدند، بلکه همچنین در اطراف خیابان‌های اردوگاه ایستادند و بردگان یا حیوانات بارکشی را که ما سابقاً به تصرف درآورده بودیم شناسایی کردند و با خود بردند. آن‌ها همچنین لباس‌ها را ضبط و سلاح‌ها را توقیف کردند، زیرا سربازان کاملاً مرغوب شدند و همه‌چیز را تسلیم کردند، به طوری که هیچ علتی برای جنگ پیش نیاید. ولاش سلاح‌ها و اجساد کشتگان را به منظور اثبات شکست ما بر روی هم انباشت و از نگاه کردن به لشکرهای رومی فراری خودداری کرد. او پس از آن‌که از غرور اشباع شد، در صدد برآمد تا شخصیتی معتدل از خود نشان دهد. او در حالی که بر روی یک فیل نشسته بود از رود آرسانیاس عبور کرد، در حالی که افراد پس از او با حداکثرِ سرعت اسبانشان با شتاب از رود عبور کردند؛ زیرا شایعه‌ای به گوش رسیده بود مبنی بر این‌که پل به سبب حیلهٔ سازندگانش ممکن بود فرو بریزد. ولی افرادی که خطر عبور از روی پل را به جان خریدند، دریافتند که پل محکم و قابل اطمینان است.

بند ۱٦ ـ در مورد محاصره شدگان، به نظر می‌رسید که آن‌ها

چنان غلهٔ فراوانی داشتند که انبارهای غله را به آتش کشیدند، و کوربولو اعلام کرد که پارتیان از سوی دیگر دچار کمبود آذوقه هستند و به علت این‌که خوراکشان تقریباً تمام شده بود، بایست از محاصره دست کشیده باشند، و او خود فقط به میزان سه روز راه‌پیمایی فاصله داشت. او همچنین اعلام کرد که پائتوس، در برابر پرچم‌ها در حضور افرادی که شاه آن‌ها را فرستاده بود تا شاهد باشند، با سوگندی تضمین کرده بود که تا وقتی‌که پاسخ نرو می‌رسید که آیا با صلح موافق بود یا نه، هیچ رومی‌ای نمی‌بایست وارد ارمنستان شود. هرچند این سخن ممکن است جعل شده باشد تا بدنامی ما را افزایش دهد، اما در مورد بقیهٔ داستان ابهامی وجود ندارد که ظرف یک روز پائتوس، با باقی گذاشتن زخمی‌هایش در پشت سر خود در همه‌جا، چهل میل راه پیمود، و این‌که هراس فراریان به همان میزانِ زمانی بود که پشت به نبرد کرده بودند. کوربولو هنگامی‌که با نیروهایش در کرانهٔ رود فرات با آن ها روبه‌رو شد، پرچم‌ها و سلاح‌هایش را به نمایش نگذاشت تا با نشان دادن تفاوت، آن‌ها را شرمسار نکند. افراد او، از شدت اندوه و ترحم نسبت به سرنوشت همقطارانشان نمی‌توانستند حتی از ریختن اشک خودداری کنند. به علت گریه به زحمت هرگونه سلام متقابلی گفته شد. روحیهٔ یک رقابت شکوهمند و میل به افتخار،

یعنی احساساتی که مردان را به هنگام پیروزی به هیجان می‌آورد، فرو مرده بود؛ فقط ترحم باقی مانده بود که در رتبه‌های زیر دست شدیدتر بود.

بند ۱۷ ـ آنگاه گفتگوی کوتاهی میان سرداران در پی آمد. در حالی که کوربولو شکوه کرد که تلاش‌هایش بی‌ثمر بوده است و این‌که این امکان وجود داشت که جنگ با فرار پارتیان خاتمه یابد، پائتوس پاسخ داد که برای هیچ‌یک از آنان همه‌چیز از دست نرفته بود و پافشاری کرد که آن‌ها باید نشان‌های عقاب را برگردانند و با نیروهای متحدشان به ارمنستان که به سبب عزیمت ولاش بسیار ضعیف شده بود، حمله کنند. کوربولو گفت که او چنین فرمان‌هایی از سوی امپراتور ندارد؛ این مخاطرهٔ لشکرها بود که او را وادار کرده بود تا ایالت خود را ترک کند و از آنجا که در مورد نقشه‌های پارتیان تردید وجود داشت، او بایست به سوریه بازمی‌گشت، و حتی او باید دعا می‌کرد که تقدیر در مطلوب‌ترین وضع خود باشد تا پیاده‌نظام فرسوده از راه‌پیمایی‌های طولانی بتوانند همدوش سواره‌نظام خستگی‌ناپذیر دشمن پیش بروند. او مطمئن بود که سواره‌نظام دشمن در دشت‌ها که تحرکات آن‌ها را آسان می‌ساخت، او را پشت سر می‌گذاشت. سپس پائتوس به اتراقگاه‌های زمستانی در کاپادوکیا رفت. با وجود این،

ولاش پیامی برای کوربولو فرستاد و از او خواست تا قلعه‌های واقع در کرانهٔ دورتر رود فرات را برچیند و رود را باقی بگذارد تا همچون گذشته مرز میان آن‌ها باشد. کوربولو نیز خواستار تخلیهٔ ارمنستان از پادگان‌های استقراریافته در سراسر آنجا گردید. سرانجام شاه تسلیم شد، همهٔ مواضع مستحکم‌شده به دست کوربولو در آن سوی رود فرات را ویران کردند و ارامنه را بدون یک سرور رها کردند.

بند ۱۸ ـ در روم در این اثنا یادمان‌های پیروزی به جهت جنگ با پارتیان و طاق نصرت‌هایی در مرکز تپهٔ کاپیتولین Capitoline بر پا کردند؛ این کارها را سنا مقرر کرده بود، در حالی که جنگ هنوز پایان نیافته بود، و حتی در این زمان آن‌ها ناامید نبودند، و ظاهراً حاکی از بی‌توجهی به واقعیاتِ آشکار بود ....

....

بند ۲٤ ـ در این اثنا در آغاز بهار سفیران پارتی پیامی از سوی شاه ولاش همراه با نامه‌ای به همان مضمون آوردند. گفته شد که «او ادعاهای پیشین و مکرر خود برای مالکیت ارمنستان را تکرار نمی‌کرد، زیرا خدایان که بر سرنوشت قدرتمندترین ملت‌ها حاکم بودند، مالکیت آنجا را به پارتیان واگذار کرده بودند نه بدون بد نامی به روم. فقط اخیراً او تیگران را محاصره کرده بود؛ پس از آن او به پائتوس و

لشکرهای او اجازه داد تا به سلامت بروند در حالی که او می‌توانست آن‌ها را نابود کرده باشد. او با نتیجه‌ای رضایت‌بخش زورآزمایی کرده بود؛ او امتحان گذشت را نیز داده بود. و تیرداد، اگر در خانه به سبب وظایف یک منصب مقدس معطل نشده بود، از سفر به روم برای دریافت تاج امتناع نمی‌کرد. او آماده بود تا به نزد مجسمهٔ امپراتور در اتراقگاه‌های رومی برود و در حضور لشکرهای رومی سلطنتش را آغاز کرد کند.»

بند ۲۵ـ از آنجا که پیام پائتوس با این نامه از سوی ولاش مغایرت داشت و حاکی از آن بود که اوضاع تغییر نکرده بود، از فرمانده صد سربازی که همراه با سفیران رسیده بود در مورد وضعیت ارمنستان سؤال شد. او پاسخ داد که همهٔ رومی‌ها آنجا را ترک کرده بودند. سپس از ریشخند بربرها به درخواست برای آنچه آن‌ها از چنگ ما بیرون آورده بودند، اطلاع یافتند، و نرو با مردان بزرگ کشور مشورت کرد که آیا آن‌ها باید به جنگی خطرناک تن بدهند یا به صلحی خفت‌بار. تردیدی در مورد جنگ وجود نداشت. کوربولو که سربازان ما و دشمن را طی این همه سال شناخته بود، برای فرماندهی این جنگ تعیین گردید تا به سبب ناکارآمدیِ هیچ سردار دیگری اشتباهات بزرگ دیگری پیش نیاید؛ زیرا مردم از پائتوس کاملاً متنفر بودند.

بنابراین سفیران را بدون پاسخ بازگرداندند اما هدایایی با آن‌ها همراه کردند تا این انتظار را القا کنند که تیرداد، اگر درخواستش را شخصاً عرضه می‌کرد، همان درخواست را بیهوده ارائه ندهد. حکومت سوریه به کایوس ایتیوس Caius Itius و نیروهای نظامی به کوربولو واگذار شد و لشکر پانزدهم تحت فرماندهی ماریوس کلسوس Marius Celsus از پانونیا Pannonia به این نیروها اضافه شدند. فرمان‌های مکتوبی برای حاکمان جزئی که بر یک چهارم هر ایالت حکومت می‌کردند دولت‌های تحت‌الحمایه، شاهان، قضات و دادستان‌ها و همهٔ حاکمانی که فرمانده سپاه نیز بودند و بر ایالات همجوار حکومت می‌کردند، برای اطاعت از فرمان‌های کوربولو فرستاده شد، به طوری که اختیارات او به همان میزان اختیاراتی که مردم روم در آستانهٔ جنگ کنیوس پومپیوسCneius Pompeius بر ضد دزدان دریایی به او اعطا کرده بودند، افزایش یافت. هنگامی‌که پائتوس بازگشت و از چیزی بدتر هراس داشت، امپراتور اندیشید که سرزنش کردن با یک مزاح کافی است، بر این مبنی که بی‌درنگ او را بخشید که مبادا شخصی چنان آماده برای ترسیدن، تحت اضطراب طولانی‌مدت تحقیر شود.

بند ۲۶ ـ کوربولو در این اثنا لشکر چهارم و دوازدهم را به سوریه انتقال داد. این لشکرها به سبب از دست دادن شجاع‌ترین افراد خود و

هراس بقیه، برای نبرد کاملاً نامناسب به نظر می‌رسیدند، و لشکرهای سوم و ششم را که سربازانی با کارایی کامل بودند و با خدمت مکرر و موفقیت‌آمیز تعلیم دیده بودند از آنجا به ارمنستان برد. و لشکر پنجم را که در پونتوس استقرار داده شده و هیچ مصیبتی را تجربه نکرده بود، همراه با افرادی از لشکر پانزدهم که اخیراً فرا خوانده شده بود، و کهنه سربازان نخبه از ایلیریکوم Illyricum و مصر، و تمامی سواره‌نظام و پیاده‌نظام متحدان و نیروهای کمکی حکمرانان تحت‌الحمایه که در ملیتنه Melitene تجمع کرده بودند، به سپاه خود افزود. او در ملیتنه در حال آماده شدن برای عبور از رود فرات بود. سپس او بعد از تطهیر مقرر سپاهش، آن‌ها را باهم برای یک سخنرانی فراخواند و با اشارات غرورآمیز به فال‌های نیک امپراتوری و به دستاوردهای خودش آغاز کرد در حالی که مصیبت‌های ایشان را به نالایقی پائتوس نسبت داد. او چنان با تأثیرگذاری سخن گفت که برای او به عنوان مردی نظامی، توأم با زبان آوری بود.

بند ۲۷ ـ او سپس راه گشوده‌شده به دست لوکیوس لوکولوس Lucius Lucuilus در ایام گذشته را در پیش گرفت و موانع سال‌های طولانی را برطرف کرد. او سفیرانی را که از سوی تیرداد و ولاش در مورد صلح آمدند رد نکرد بلکه چند فرمانده صد سرباز را همراه با

آنان بازگرداند با پیامی که عاری از خشونت بود. او گفت که «اوضاع هنوز به جایی کشیده نشده است که مستلزم تندروی با جنگ باشد. موفقیت‌های زیادی نصیب روم و برخی موفقیت‌ها، به عنوان هشداری در برابر غرور، نصیب ایران اشکانی شده است. بنابراین به نفع تیرداد است که یک قلمروِ پادشاهی را که هنوز به سبب ویرانی‌های جنگ آسیب ندیده است، به‌عنوان هدیه‌ای بپذیرد، و ولاش به جای صدمات متقابل بهتر است که به‌وسیلهٔ پیمانی با روم به فکر سعادت اهالی ایران اشکانی باشد. من می‌دانم که تا چه حد اختلاف داخلی وجود دارد و او بر چه قبایل خشن اطاعت‌ناپذیری سلطنت می‌کند. امپراتور من، از سوی دیگر، دارای صلح بدون نگرانی در همهٔ پیرامون خود است و این تنها جنگ اوست.»

کوربولو بی‌درنگ با حالتی تهدیدکننده توصیهٔ خود را تقویت کرد. او اشراف ارمنستان را که نخستین کسانی بودند که در برابر ما شورش کردند از املاکشان بیرون راند، قلعه‌هایشان را ویران کرد و هراسی یکسان در دشت و کوه کشور و در میان قوی و ضعیف پراکند.

بند ۲۸ ـ برخلاف نام کوربولو، بربرها نه خشمی و نه نشانی از نفرت یک دشمن را احساس نکردند و بنابراین پی بردند که توصیهٔ او قابل اعتماد است. در نتیجه ولاش تا منتها درجه سازش ناپذیر نبود و

او حتی خواستار متارکهٔ جنگ برای برخی بخش‌های قلمروِ پادشاهی خود گردید. تیرداد درخواست یک مکان و یک روز برای یک گفتگو نمود. زمان می‌بایست زود باشد و مکان می‌بایست جایی که در آن پائتوس و لشکرهایش اخیراً محاصره شده بودند باشد، زیرا آنجا را بربرها به یادبود بخت مساعدتر خود برگزیدند. کوربولو پاسخ رد نداد و پذیرفت که نتیجه‌ای بسیار متفاوت شهرت او را افزایش می‌داد. و بدنامی پائتوس او را آزار نمی‌داد، چنان‌که این امر به سبب این حقیقت به روشنی ثابت شد که او به پسر پائتوس که یک حامی طبقهٔ عوام بود فرمان داد تا چند گروهان با خود ببرد و آثار آن میدان نبرد شوم را از انظار پنهان کند. در روز مقرر تیبریوس آلکساندر Tiberius Alexander یک شهسوار برجستهٔ رومی که برای همکاری در عملیات نظامی اعزام شده بود و وینیانوس آنیوس Vinianus Annius داماد کوربولو که هرچند هنوز سن یک نمایندهٔ سنا را نداشت فرماندهی لشکر پنجم را به عنوان «سردار نمایندهٔ سنا» در دست داشت، به قصد ستایش تیرداد و دادن اطمینان مجدد به او در برابر خیانت به وسیلهٔ وثیقه‌ای چنان گرانبها، وارد اردوگاه او شدند. سپس هر یک بیست سوار با خود برد. شاه با دیدن کوربولو نخستین کسی بود که پیاده شد و کوربولو لحظه‌ای درنگ نکرد، بلکه هر دو به صورت پیاده دست راست

یکدیگر را فشردند.

بند ۲۹ ـ آنگاه طرف رومی از شاهزادهٔ جوان به جهت کنار گذاشتن رفتارهای نسنجیده و اتخاذ رویه‌ای بی‌خطر و مناسب ستایش کرد. تیرداد در ابتدا تأکید بسیاری بر شرافت نژاد خود نمود اما در ادامه با لحنی ملایم سخن گفت. او بایست به روم می‌رفت و افتخاری جدید یعنی یک اشکانی استدعا کننده را برای امپراتور به ارمغان می‌برد، در حالی که ایرانی اشکانی موفق بود. سپس توافق کردند که تیرداد تاج سلطنتش را در مقابل مجسمهٔ نرو قرار دهد و مجدداً آن را فقط از دست نرو در اختیار بگیرد. سپس گفتگو با یک بوسه خاتمه یافت. پس از وقفه‌ای چند روزه نمایشی پرشکوه در هر دو طرف برقرار شد؛ در یک طرف سواره‌نظام در قالب گردان‌ها همراه با پرچم‌های ملی خود به صف در آمده بودند؛ در طرف دیگر ستون‌های لشکرهای ما همراه با عقاب‌های درخشان و پرچم‌ها و مجسمه‌های خدایان به سبک نمای یک معبد ایستاده بودند. در وسط، بر روی یک نیمکت، یک صندلی تشریفاتی و بر روی صندلی مجسمه‌ای از نرو قرار داشت. تیرداد به طرف مجسمه جلو رفت و قربانی‌هایی به طور مرسوم انجام داد و تاج از سر خود برداشت و آن را جلوی پای مجسمه گذاشت؛ و آنگاه همه لرزش عمیقی از هیجان را احساس کردند که

به سبب منظرهٔ کشتار و محاصرهٔ سپاه‌های رومی که هنوز در مقابل چشمانشان باقی مانده بود، شدت بیشتری یافت. آن‌ها به این فکر بودند که «اما اکنون مصیبت برعکس شده است؛ تیرداد در شرف رفتن است، یک منظرهٔ مضحک برای جهان، کمی بهتر از یک زندانی.»

بند ۳۰ ـ کوربولو احترام و مهمان‌نوازی را به افتخار نظامی افزود. هنگامی که شاه مداوماً علت چیزهایی را که می‌دید برایش جدید است می‌پرسید، برای مثال اعلام‌های آغاز هر نگهبانی به‌وسیلهٔ یک فرمانده صد سرباز، مرخص کردن مهمانان با صدای یک شیپور، ایجاد روشنایی به وسیلهٔ یک مشعل از زیر یک قربانگاه در مقابل قرارگاه‌ها، کوربولو با بزرگ‌نمایی همه‌چیز با ستایش بسیار از نظم و ترتیب کهن ما به او پاسخ می‌داد. در روز بعد تیرداد از آنجا که در شرف آغاز سفری چنان طولانی بود درخواست فرصتی کرد که برای دیداری شتابزده با برادران و مادرش کافی باشد. در این ضمن او دخترش را به عنوان یک گروگان تحویل داد و نامه‌ای استدعا آمیز برای نرو آماده کرد.

بند ۳۱ ـ او سپس عزیمت کرد و پاکر را در ماد و ولاش را در همدان یافت که به هیچ وجه نسبت به برادرش بی‌توجه نبود. در حقیقت ولاش از طریق پیک‌های خاص از کوربولو به اصرار خواسته

بود که تیرداد نباید هیچ‌گونه نشانه‌ای از بندگی را تحمل کند، یا شمشیرش را تحویل دهد، یا از احترام استقبال حاکمان ایالات بازداشته شود، یا خود را جلوی در آن‌ها معرفی کند، و این‌که باید با او در روم با همان احترام کنسول‌ها رفتار شود. او که به راستی به تکبر بیگانگان خو کرده بود اطلاعی در مورد ما نداشت که به واقعیت امپراتوری ارج می‌گذاریم و به نمایش پوچ آن بی‌اعتناییم.

کتاب شانزدهم

....

بند ۲۳ـ تیرداد برای دریافت سلطنت ارمنستان در راه بود ...

....

نمایه

CLASSICAL WISDOM WEEKLY

The Annals



